پیام بہائی

شمارہ ۳۸۳، اکتوبر ۲۰۱۱، ۱۶۸ بدیع

یادداشت ماه

ماه و روز بین‌المللی ترک خشونت

در بسیاری از نقاط جهان به توصیهٔ سازمان ملل متّحد در روز دوّم اکتبر هر سال روز بین‌المللی ترک خشونت با یادآوری تولّد مهاتما گاندی متفکّر، سیاستمدار و رهبر هندی برگذار می‌شود یعنی در ماهی که یکی دیگر از پیام‌آوران ترک خشونت یعنی حضرت باب در آن ولادت یافتند (۱۹ اکتبر).

در ۱۵ جون ۲۰۰۷ یعنی چهار سال قبل بود که مجمع عمومی ملل متّحد روز دوّم اکتبر را به عنوان روز بین‌المللی ترک خشونت پذیرفت در حالی که سه سال قبل از آن خانم شیرین عبادی برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل برقراری چنین روزی را توصیه کرده بود. البته اندیشهٔ ترک خشونت به گاندی اختصاص ندارد کسی نیست که در میان رهبران معاصر جهان از نقش تاریخی نلسون ماندلا در سرزمین خود افریقای جنوبی یاد نکند.

بقیّه در صفحهٔ ۱۵

فهرست مندرجات

آثار مقدّسه / ۳
نامهٔ جامعهٔ جهانی بهائی / ۵
زیبایی در دین و جامعهٔ بهائی / ۱۱
دنبالهٔ یادداشت ماه / ۱۵
سفرهای حضرت عبدالبهاء به مارسی / ۱۶
قدسیّه خانم اشرف،
داستان یک زندگی (۱) / ۲۱
شب سیاه دهد مژدهٔ سحرگاهان (شعر) / ۲۷
کنفرانس دگراندیش ستیزی و بهائی آزاری / ۲۸
خاطراتی از کنفرانسی بزرگ در ارض اقدس ۳۵
خانواده‌های شهدا چه کشیدند؟ / ۴۰
ترنّم ذرّات نور در طلوع / ۴۳
بر قهرمانان ایران چه می‌گذرد؟ / ۴۴
معرّفی کتاب / ۵۳
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۶
نامه‌های خوانندگان / ۶۰

عکس‌های روی جلد با تشکر از جناب روح‌الله سمندری: مناظری از کنفرانس تاریخی سال ۱۹۶۷ در پالرمو و ارض اقدس. رجوع شود به مقالهٔ صفحهٔ ۳۵.

اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است

برخی نصوص مبارکه

از مائده آسمانی جلد ۸

• امروز تربیت اطفال و حفظ ایشان از سیّد اعمال نزد غنی متعال مذکور. اگر چه در ظاهر زحمت است ولکن سبب ظهور راحت ابدی بوده و هست (حضرت بهاءالله)

از مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس

• انسان طلسم اعظم است ولکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده... انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن بعرصه شهود آید و عالم انسانی از آن متنفع گردد.

از مکاتیب حضرت عبدالبها جلد اوّل

• بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند. و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند.

از منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد اوّل

• تعلیم اطفال و پرورش کودکان اعظم مناقب عالم انسان و جاذب الطاف و عنایت حضرت رحمن زیرا اسّ اساس فضائل عالم انسانی است و سبب تدرّج باوج عزّت جاودانی. چون طفل در کودکی تربیت شود مانند نهال در جویبار علم و دانش بعنایت باغبان گلشن احدیت از زلال معانی بنوشد و البتّه پرتو شمس حقیقت گیرد و بشعاع و حرارتش در گلشن وجود طراوت و لطافت بی‌نهایت یابد پس ادیب باید طبیب باشد یعنی اطفال را تعلیم دهد و اخلاق را تعدیل نماید علم و دانش آموزد و به خلق و خوی ربّانی پرورش دهد، طبیب اخلاق رسد، ابناء آفاق را از علل و امراض روحانی معالجه نماید اگر در این مورد عظیم همت جلیله مبذول شود عالم انسانی زینت دیگر یابد و نورانیت دیگر حاصل نماید... زیرا حقیقت انسانیه به تربیت اکتساب فضائل کند و از عدم تربیت در اسفل درجات نقائص ماند، هر طفلی ممکن است که سبب نورانیت عالم گردد و یا سبب ظلمانیت آفاق شود لهذا باید مسأله تربیت را بسیار مهم شمرد و اطفال را از کودکی از پستان محبّت‌الله شیر داد و در آغوش معرفت الهیه تربیت نمود تا نورانی گردند، رحمانی شوند، علم و دانش آموزند و خلق و خوی فرشتگان یابند. ■

معانی لغات دشوار

سیّد: آقا، برترین - احجار کریمه: سنگ‌های قیمتی - فرض: وظیفه اجباری - قصور: کوتاهی - مأخوذ: مورد مؤاخذه - مذموم: مورد نکوهش - مدحور: طرد شده - تدرّج: بالارفتن - ادیب: ادب آموز - علل: بیماری‌ها - اسفل: پست‌ترین

نامهء جا

۴ شهریور ۱۳۹۰
آقای دکتر کامر
وزیر علوم، تحقیق
جمهوری اسلامی
مقام محترم وزارت
خبرگزاری د
خرداد ۱۳۹۰ گ
تحقیقات و فنّاوری
بهائی را غیر ق
اعلامیّه چندین
به منازل حدود
مؤسّسه و بازد
شد.
همان طور که
انقلاب اسلامی
قوانین وقت. د
کشور اخراج شد
خود برکنار گردید
بی‌عدالتی اصر
امور برای یافتن

نامهٔ جامعهٔ جهانی بهائی

هیأت نمایندگی جامعهٔ بهائی در سازمان ملل متحد دفتر نیویورک، نامه‌ای در مورد یورش مأمورین دولتی به مؤسّسهٔ علمی آزاد و دستگیری سی تن از خادمان آن نگاشته که در زیر متن آن را به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانیم.

۴ شهریور ۱۳۹۰
آقای دکتر کامران دانشجو
وزیر علوم، تحقیقات و فناوری
جمهوری اسلامی ایران
مقام محترم وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

خبرگزاری دانشجویان ایران در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۹۰ گزارش داد که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مؤسّسهٔ علمی آزاد جامعهٔ بهائی را غیر قانونی اعلام نموده است. این اعلامیّه چندین روز بعد از یورش مأمورین دولتی به منازل حدود سی نفر از بهائیان وابسته به آن مؤسّسه و بازداشت تعدادی از این افراد منتشر شد.

همان طور که مستحضرید، بلافاصله پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بر خلاف قوانین وقت، دانشجویان بهائی از دانشگاه‌های کشور اخراج شدند و اساتید بهائی از سمت‌های خود برکنار گردیدند. دولت در اجرای این بی‌عدالتی اصرار می‌ورزید و مراجعه به اولیای امور برای یافتن راه حلّی مناسب به جایی نرسید تا آنکه در اواخر دههٔ ۱۳۶۰ کاملاً روشن شد که ثبت نام جوانان بهائی در دانشگاه‌ها بدون انکار عقاید مذهبی‌شان میسّر نیست و حکومت نیز تغییری در این وضع نخواهد داد. تحت این شرایط تأسیس یک دانشگاه رسمی برای بهائیان به وضوح غیر ممکن بود زیرا در برابر مخالفت علنی دولت اقدام به کسب مجوّز برای این کار عملی بی‌فایده، غیر معقول و حتّی تحریک‌آمیز بود. در نتیجه جامعهٔ بهائی ترتیباتی غیر رسمی فراهم نمود تا از خدمات داوطلبانهٔ اساتید اخراجی برای تدریس جوانان بهائی استفاده شود.

از آنجایی که هر تلاش آموزشیِ جدّی از نوعی هماهنگی بهره‌مند می‌گردد، این اقدام نیز به مرور به شکلی منظّم‌تر درآمد و بعداً نام مؤسّسهٔ علمی آزاد را به خود گرفت. اگرچه جامعهٔ بهائی در اوایل هرگز این ابتکار را اعلان عمومی نکرد با این حال به تدریج دیگران، چه در ایران و چه در خارج، از ماهیّت و جدّیّت این اقدام مطّلع شدند و داوطلب کمک به آن

گردیدند. جامعه مصمّم بود که احتیاجات تحصیلی کلّیّهٔ جوانان خود را تأمین نماید و در نتیجه این برنامه به مرور توسعه یافت ولی در هر حال به صورت یک فعّالیّت داخلی جامعه باقی ماند بدین معنا که دایرهٔ فعّالیّتش منحصر به جامعهٔ بهائی بود و با آموزش عموم مردم سر و کاری نداشت. کلاس‌ها اکثراً در منازل بهائیان برگزار می‌شد. شرکت در آن داوطلبانه و بهره‌مندی از آن محدود بود. دانشجویان انتظار دریافت مدرک رسمی نداشتند و قول مزایای دیگر از قبیل افزایش امکان استخدام به کسی داده نمی‌شد. هدف، پرورش فکری جوانان بهائی آن مرز و بوم و آمادگی بیشتر آنان برای خدمت به اجتماع بود. در حقیقت این فعّالیّت جامعهٔ بهائی را می‌توان در مقیاسی کوچک با تلاش پدر و مادری مقایسه نمود که در محیط خانواده و بطور خصوصی آموزش فرزندان خود را که از حضور در مدارس عمومی محروم شده‌اند به عهده می‌گیرند. مگر نه این است که تعلیم خانگی و تدریس خصوصی از قدیم الایّام در بین ایرانیان دانش‌پرور معمول و مرسوم بوده است؟

دولت جمهوری اسلامی از آغاز بارها کوشیده است که پیشرفت این برنامه را مسدود سازد و مشکلاتی برای شرکت‌کنندگانش بوجود آورد. منازلی که کلاس‌ها در آنجا تشکیل می‌گردید مورد حمله و یورش مأمورین امنیّتی واقع می‌شد. کامپیوترها، کتاب‌ها و دیگر وسایل آموزشی که با مشقّت و زحمت فراوان تهیّه شده بود به تاراج می‌رفت. بسیاری از کسانی که در این مجهودات شرکت داشتند بازداشت می‌شدند و تحت فشار قرار می‌گرفتند تا تعهّد بدهند که در راه کمک به تحصیل جوانان فعّالیّت نخواهند کرد. یورش سال ۱۳۷۷ به بیش از ۵۰۰ خانهٔ بهائی در سراسر ایران نمونه‌ای از این آزار و اذیّت‌ها است و در عین حال جنبهٔ خصوصی و خانگی بودن این اقدام آموزشی را به خوبی نشان می‌دهد.

آن جناب به خوبی آگاهند که این اقدامات در راستای سیاست‌گذاری رسمی دولت و مبارزه‌ای سازمان‌یافته به منظور نابودی جامعهٔ بهائی در مقام موجودیّتی زنده و پویا در آن مملکت بوده است. سند محرمانه‌ای که در سال ۱۳۶۹ از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی صادر شد و به تصویب مقام رهبری رسید موضع جمهوری اسلامی را نسبت به جامعهٔ بهائی روشن می‌سازد و مشخّص می‌نماید که باید با بهائیان به نوعی رفتار شود که "راه ترقّی و توسعهٔ آنان مسدود شود". یک نسخه از این سند جهت ملاحظهٔ آن مقام محترم به پیوست تقدیم می‌گردد. یقیناً مطّلع هستید که بخشی از این سند تحت عنوان "جایگاه فرهنگی" صریحاً اعلام می‌دارد که بهائیان باید «در دانشگاه‌ها چه در ورود و چه در حین تحصیل چنانچه احراز شد بهائی‌اند از دانشگاه محروم شوند».

تجارب سال‌های بعد از صدور این سند ثابت کرده است که سیاست ممانعت از ورود بهائیان به مؤسّسات آموزش عالی کشور کاملاً پابرجا است. در سال ۱۳۸۵ بر اثر اعتراضات گسترده به ادامهٔ این ممنوعیّت، نمایندگان دولت متبوع شما به جامعهٔ بین‌المللی اظهار

کامران دانشجو

داشتند که اشاره به مذهب در اوراق کنکور سراسری برای شناسایی دین متقاضی نیست بلکه فقط موضوع دروس مذهبی نامبرده را تعیین می‌نماید. جامعهٔ بهائی با حسن نیّت این توضیح را پذیرفت. از آن پس بهائیان سعی کرده‌اند در این آزمون شرکت نمایند و هرچند مشکلات موجود موجب گردیده که سال به سال از تعداد متقاضیان کاسته شود ولی با این حال اکثر شرکت‌کنندگان با موفّقیّت و بعضی با بالاترین نمرات امتحان را گذرانده‌اند.

بعد از شرکت مجدّد جوانان بهائی در امتحانات ورودی سراسری آشکار شد که چند ماه بعد از آنکه نمایندگان دولت جمهوری اسلامی به جامعهٔ بین‌المللی اطمینان داده بودند که بهائیان برای ورود به دانشگاه لازم نیست در تقاضانامه‌های مربوطه دین خود را انکار کنند، ادارهٔ حراست مرکزی وزارت‌خانهٔ جناب عالی نامه‌ای به ۸۱ دانشگاه در سراسر ایران فرستاد و به آنها دستور داد که «اشخاص بهائی چنانچه در حین ورود به دانشگاه و یا حین تحصیل مشخّص گردد که بهائی هستند، می‌بایست از دانشگاه اخراج گردند. لذا ضروری است نسبت به جلوگیری از ادامهٔ تحصیل یادشدگان موصوف اقدام لازم را معمول و نتیجه را به این مرکز منعکس فرمایید». نسخه‌ای از این سند نیز به پیوست ارسال می‌شود.

بدین ترتیب، جوانان بهائی به طرق مختلف از دسترسی به تحصیلات عالی محروم می‌شوند. از عدّهٔ کثیری با ارسال اطّلاعیّهٔ ظاهرفریب "نقص پرونده" سلب صلاحیّت می‌شود. کسانی که با موفّقیّت از این مرحله می‌گذرند از ثبت نام آنان در دانشگاه‌ها جلوگیری می‌شود. تعداد بسیار قلیلی هم که به علّت عدم توجّه به مذهب‌شان موفّق به ثبت نام می‌شوند در مراحل بعدی اخراج می‌گردند. در بعضی موارد، این اخراج با بی‌انصافی کامل چند هفته یا چند روز قبل از اتمام دورهٔ تحصیلی صورت گرفته است. معیار صحیح برای سنجش دسترسی بهائیان به آموزش عالی این نیست که به چند نفر از آنان اجازهٔ ورود به دانشگاه داده می‌شود، بلکه این است که به چند نفر از آنان اجازه داده می‌شود که تحصیلات خود را به پایان برسانند. بر هر ناظر تیزبینی روشن است که تنها دلیل اینکه عدّهٔ معدودی از جوانان بهائی موقّتاً به دانشگاه‌های شما راه داده شده‌اند آنست که از این طریق مأمورین دولت بتوانند ممنوعیّت بهائیان از دسترسی به تحصیلات عالی را با ریاکاری انکار کنند.

و اکنون بهائیان با مصائب جدیدی رو به رو هستند. آنان در حین بازجویی دربارهٔ فعّالیّت‌های غیر رسمی آموزشی جوانان خود مورد خشونت قرار می‌گیرند. کسانی که به تمشیت امور این برنامه کمک می‌کنند به زندان

تهدید می‌شوند. به پدر و مادرهایی که میزبان کلاس‌ها هستند هشدار می‌دهند که چنانچه کلاس‌ها ادامه یابد منازل‌شان مصادره خواهد شد و به دانشجویان علیه شرکت در کلاس‌ها اخطار داده می‌شود و در عین حال به آنان تأکید می‌گردد که هرگز به دانشگاه‌های کشور راه نخواهند یافت مگر آنکه دین خود را ترک کرده به اسلام بگرایند. با وجود این، وقتی که نمایندگان دولت متبوع شما در صحنهٔ بین‌المللی مورد اعتراض واقع می‌شوند اظهار می‌دارند که در ایران هیچ فردی به خاطر معتقدات مذهبی خود از تحصیل محروم نمی‌شود. چقدر اسف‌انگیز است که نمایندگان جمهوری اسلامی با اشاعهٔ مکرّر این گونه اکاذیبِ آشکار، اعتبار دولت ایران را بیش از پیش خدشه‌دار می‌سازند. آیا زمان آن فرا نرسیده است که نمایندگان جمهوری اسلامی عادتِ گفتن یک مطلب به بهائیان و ارائهٔ یک سلسله اطمینان‌بخشی‌های ضدّ و نقیض در صحنهٔ جهانی را ترک نمایند؟

بدیهی است که تودهٔ مردم جهان بخصوص مروّجین عدالت اجتماعی، دانشگاهیان، دانشجویان و به راستی قاطبهٔ ملّت شریف ایران ممنوعیّت عمدی هر جوانی از تحصیل را عملی درخور نکوهش و مغایر همهٔ موازین قانونی، دینی، اخلاقی و انسانی می‌دانند. بسیاری از کارمندان دولت که نزدشان دادخواهی می‌شود حتّی کارکنان وزارت‌خانهٔ شخص جناب عالی نسبت به بهائیان ابراز هم‌دردی می‌کنند و اظهار می‌دارند که متأسّفانه دست‌شان بسته است چه که از مقامات بالا به آنها دستور داده شده که بر طبق مفاد سند ۱۳۶۹ شورای انقلاب فرهنگی عمل کنند. ولی با نهایت تأسّف دولت متبوع شما هم‌چنان بر محروم کردن اعضای جوان جامعهٔ بهائی از تحصیلات عالی پافشاری می‌کند.

چگونه است که حکومتی، جمعی از شهروندان جوان را تنها به خاطر باورهای مذهبی‌شان از تحصیلات عالی باز می‌دارد و سپس هنگامی که خانواده‌های آنان به کمک یکدیگر ترتیباتی خصوصی فراهم می‌سازند و آن جوانان را در منازل خود گرد هم می‌آورند تا فی المثل به تحصیل علم فیزیک و زیست‌شناسی بپردازند، آن دولت با توسّل به قوانین مصوّب برای نظارت بر مؤسّسات آموزشی عمومی، این اقدام را غیر قانونی اعلام می‌کند؟ چرا دولت باید نسبت به اشتیاق جوانان ایرانی بهائی برای کسب تحصیلات عالی این گونه بی‌رحمانه عمل نماید؟ مگر نه این است که اساتید دانشگاه‌های شما از دانشجویان خود می‌خواهند که همین شوق و علاقهٔ شدید به تحصیل را در وجود خود پرورش دهند؟

هرچند برنامهٔ تحصیلی جامعهٔ بهائی ایران هرگز در مقامی نبوده است که برای دانشجویان خود که کلاس‌های مربوطه را با موفّقیّت به اتمام می‌رسانند مدرکی رسمی صادر نماید امّا دست‌آوردهای علمی صدها فارغ التّحصیل این کلاس‌ها و اشتیاق آنان به آموزش موجب گردیده است که دانشگاه‌های بسیاری از کشورهای جهان آنان را برای ادامهٔ تحصیل در رشته‌های فوق لیسانس بپذیرند. آنچه تحسین

عمیق اساتید و
دانشگاه‌های خ
آنان به بازگشت
می‌باشد که ب
شدیدی که ب
اشتیاقی که ب
دارند، حاضر
چگونه است ک
کشور را ارج نمی
امروز به سخ
بین حکومت‌ها
این‌چنین روش م
تحصیلی بخشی
توجّه فرمایید ک
بهائیان ایران
اجتماعی و تشک
بسیاری از اقلیّ
ناگوار مواجهند
سیاست‌گذاری
دسترسی به تح
هرچند چنین ق
شما از این نیز ف
و منطق قب
شهروندان ت
دانش به ک
داشته‌اید!
اکنون دولت
بهائیان را چند
آموزشی عالی ح
و به بازداشت
بسیار مبهم س

عمیق اساتید و هم‌کلاسان این دانشجویان را در دانشگاه‌های خارج برانگیخته است عزم راسخ آنان به بازگشت به ایران بعد از اتمام تحصیل می‌باشد که با وجود وقوف کامل بر مشکلات شدیدی که با آن رو به رو خواهند شد، به خاطر اشتیاقی که برای خدمت به پیشرفت وطن خود دارند، حاضرند هر سختی را تحمّل کنند. چگونه است که دولت این تعهّد به عمران کشور را ارج نمی‌نهد؟

امروز به سختی می‌توان دولت دیگری را در بین حکومت‌های جهان نام برد که همّ خود را این‌چنین روش‌مندانه صرف ممانعت از پیشرفت تحصیلی بخشی از شهروندان کشور خود نماید. توجّه فرمایید که مسئله تنها این نیست که بهائیان ایران در راه پیشرفت خود با موانع اجتماعی و تشکیلاتی رو به رو هستند چون که بسیاری از اقلّیت‌های دیگر نیز با این وضع ناگوار مواجهند. مشکل فقط این نیست که سیاست‌گذاری‌های دولت ایران بهائیان را از دسترسی به تحصیلات عالی باز می‌دارد، هرچند چنین اقدامی نیز واقعاً تأسّف‌آور است. شما از این نیز فراتر رفته‌اید و بدون هیچ ملاک و منطق قابل قبولی ابتکار بعضی از شهروندان‌تان را که فکر خود را برای کسب دانش به کار می‌برند غیر قانونی اعلام داشته‌اید!

اکنون دولت ایران در شهرهای سراسر کشور، بهائیان را چنانچه ارتباط خود را با فعّالیّت‌های آموزشی عالی جامعه متوقّف نسازند متّهم نموده و به بازداشت تهدید می‌کند. امّا این اتّهامات بسیار مبهم است و به درستی مشخّص نیست که دقیقاً چه کاری غیر قانونی می‌باشد: درس خواندن؟ آموختن؟ کمک به دیگران در جهت کسب دانش؟ چرا باید جوانان بهائی از تحصیل یا از گرد هم آمدن برای یادگیری ممنوع شوند و چرا به یک استاد اخراجی دانشگاه اجازه داده نشود که دانش تخصّصی خود را در اختیار جوانانی قرار دهد که از حقّ تحصیل محروم شده‌اند؟ نهایتاً چه اقدامی غیر قانونی است: سیاست‌گذاری یک دولت برای ممانعت شهروندان از تحصیلات عالی به خاطر باورهای مذهبی آنان و یا تلاش‌های یک جامعه برای آموزش جوانان خود؟ به وضوح می‌توان مشاهده نمود که غیر قانونی اعلان نمودن مجهودات تحصیلی جامعهٔ بهائی متأسّفانه نیست مگر ترفند دیگری از طرف مسئولین امور- تلاشی آشکار که از طریق آن جامعهٔ قانون‌مند بهائی را که اطاعت از حکومت یکی از اصول آیینش است در موقعیّتی قرار دهند که در مختلّ ساختن پیشرفت خود شریک و هم‌دست گردد.

در نظر بهائیان حکومت در مقام نظامی برای تأمین رفاه و پیشرفت منظّم جامعهٔ بشری سزاوار احترام و حمایت صمیمانه است و اطاعت از حکومت یکی از ویژگی‌های تعالیم بهائی است. امّا این اطاعت مطلق نبوده و نیست و به عنوان مثال بهائیان حاضر نخواهند شد که بدین منظور در رعایت اصول روحانی که به آن معتقدند کوتاهی نمایند- آموزش و پرورش کودکان و جوانان در زمرهٔ این اصول است.

از جمله تعالیم بهائی آنست که خداوند

متعال «از بین کافّهٔ حقایق کونیّه حقیقت انسانیّه را به دانش و هوش که نیّرین اعظمین عالم کون و امکان است مفتخر و ممتاز فرمود». بر طبق آثار بهائی «علم به منزلهٔ جناحست از برای وجود و مرقاتست از برای صعود. تحصیلش بر کلّ لازم... فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط». و هم‌چنین «عزّت و سعادت هر ملّتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند» و پدران و مادران بهائی موظّفند که «دختر و پسر را به نهایت همّت تعلیم و تربیت نمایند» و فرزندان دلبند خویش را «در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند».

از این‌رو بهائیان بر این باورند که برای هر فرد تحصیل دانش وظیفه‌ای است روحانی تا استعدادهای خدادادی او شکوفا گردد و بتواند به بهبود وضع اجتماع کمک نماید. همگان باید برای کسب آن از آزادی کامل برخوردار باشند و هیچ دولتی نباید این حقّ اساسی و مقدّس را از شهروندان دریغ دارد. با وجود این، در پاسخ به مخالفت‌های اخیر دولت، بهائیان ایران برای ابراز مجدّد حسن نیّت خود، مشغول بررسی فعّالیّت‌های آموزشی در جهت کمک به جوانان خود در طیّ بیست سال گذشته هستند تا در صورت لزوم تغییراتی ایجاد نمایند و برای تمشیت این امور طرقی بیابند که تأکید بیشتر و واضح‌تری بر غیر رسمی بودن مجهودات‌شان داشته باشد.

خانم بانی دوگال

آن مقام محترم به خوبی واقفند که بهائیان نه مسئولیّت خویش را برای تأمین بهترین و مفیدترین امکانات آموزشی در ایران برای جوانان خود رها خواهند کرد و نه به خاطر دسترسی به تحصیلات دانشگاهی عقاید دینی خود را انکار خواهند نمود. از شما در مقام مسئول تأمین آموزش عالی برای جوانان آن سرزمین تقاضا می‌کنیم تا در جهت پایان بخشیدن به سیاست‌گذاری‌های غیر عادلانه و سرکوب‌گرانهٔ دولت جمهوری اسلامی ایران اقدام لازم معمول دارند تا هم جوانان بهائی و هم دیگر شهروندان محروم، به تحصیلات عالی دسترسی داشته باشند.

با احترام، بانی دوگال

نمایندهٔ ارشد جامعهٔ بین‌المللی بهائی

ضمیمه دارد

رونوشت: سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متّحد، نیویورک و ژنو ■

نامه‌ای به یکی از دوستان

زیبایی در دین و جامعه بهائی

فریدالدین رادمهر

در خصوص مطلبی که راجع به زیبایی در دین و جامعهٔ بهائی فرمودید شوربختانه نصوص الهی در این خصوص بسیار نادر و کمیاب است لا اقل بنده از آن بی‌خبرم. با این وصف ذکر نکات زیر ضروری است اگر چه مصداق زیره به کرمان بردن است.

کلمهٔ جمال یا زیبایی کلمه‌ای است که سابقه‌ای دیرین در تمدّن ما دارد. امروزه بحث جمال شناسی یا زیباشناسی که در فلسفه و تاریخ هنر به کار می‌رود روی دیگر این مبحث است که قدری عرفی (سکولار) شده است امّا موضوع به رغم تفاوت‌های ظریفی که دارد، در مقصود یکی است.

دین بهائی که اصل وجوه ادیان است، یک دین هنری است و پیامبر ما نیز بیش از وفود به رسالت و نبوّت یک هنرمند است و گویی حضرتش بیش از آنکه به پیامبری موصوف گردد، به هنر مطرز است و نگاه او به عالم و آدم نگاه هنری است.

اگر دقّت کنید او نام خویش را به جمال یا زیبایی مقرون ساخت و از القابی نظیر جمال قدم یا جمال مبارک و جمال ابهیٰ و جمال الهی سود جست تا بگوید زیبایی جوهر دیانت است. در احادیث اسلامی است که ان‌الله جمیل و یحبّ الجمال و شاید به تعبیری بتوان گفت که این جمال که خدا دوست می‌دارد همانا نخستین صادر از حق یا جمال ابهیٰ است.

از همین‌جاست که ما لغتی که برای تسمیهٔ پیامبران به کار می‌بریم مظهر الهی است و مظهر اسم مکان و زمان برای ظهور است. بر طبق آراء اهل تصوف، همه چیز مظهر اسماء و صفات خداست امّا انسان کامل در این مظهریت کامل‌تر است. اسماء و صفات خداوند به دو بخش تقیسم می‌شوند اسماء جمالی و اسماء جلالی و خداوند نیز به دو تجلّی بر عالم و آدم تجلّی کرده است، تجلّی جمالی و تجلّی جلالی.

با جمال، هنر به حقیقت می‌پیوندند و با جلال، حقیقت به کمال می‌رسد. اسماء جمالی خداوند به مهربانی و محبت و لطافت خدا باز می‌گردد و اسماء جلالی به قهاریت و جبّاریّت حضرتش اطلاق می‌شود. تسمیهٔ مظهر خدا به جمال مبارک، تقدم اسماء جمالی بر جلالی اوست تا محبت اساس هستی گردد و آدمی مادامی که در این دنیاست به جمال بیشتر اعتناء کند. در این کور مقدس جمال بر جلال تقدم دارد و مؤمنان باید عالم را مرآت جمال خدا بینند.

دقّت کنید که وقتی حضرت اعلیٰ خواست تکبیر و سلام را مقرر فرماید به یکی از این موارد اشاره کرد، الله ابهیٰ و الله اکبر و الله اعظم و عاقبت الله اجمل، یعنی مؤمنان این ظهور می‌توانند بلکه باید در ارتباط خویش بایکدیگر یا با خداوند، به جمال و زیبایی عطف نظر کنند زیرا عالم همان صورتی دارد که از خدا تصویر می‌کنیم و به تعبیر میرفندرسکی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

جمال‌قدم خود بنفسه هنرمندانه به این عالم نگریست و کردارش درست مانند اسم و القابش هنری بود و در مقولهٔ زیباشناسی قرار داشت. حضرتش در زمرهٔ معدود انبیائی است که به کار هنری پرداخت و شعر گفت. اشعار و غزلیات و مثنویات جمال قدم معروف است. و جنابعالی از آن خبر دارید. او شعر گفت زیرا اسمش جمال بود و شعر یکی از هنرهاست. دفتر دانایی را به شعر سرودن کاری است سترگ و ماندگار، که دانایان امروز کمتر به آن اعتناء دارند. حقیقت زیبایی را می‌سزد و از خشونت و زمختی بیزار است.

روزگارانی پیش از ما یعنی در عهد افلاطون، حتّی فلسفه را به شعر می‌گفتند و امپدوکلس دفتر شعر داشت و هراکلیتوس نیز فلسفه را به شعر بیان کرد. بعدها گوته و شیللر نیز همین کردند امّا با آمدن کانت و هگل فلسفه را باید در دانشگاه جست و مبهم گفت و مغلق نوشت و این، دور شدن از زیبایی است و شاید از همین‌روست که فلسفه به روزگار ما دچار اضطراب است. با این وصف کانت دو جلد در زیباشناسی نوشت و هگل نیز در جمال شناسی حرف‌ها گفت. هایدگر نیز بدون آنکه شعر بگوید و با آنکه قادر بود زیبا بنویسد ترجیح داد، از به کار بردن زیباشناسی در تدوین مباحث فلسفی خویشتن‌داری کند. بگذریم از اینکه او کتاب ***کوره راه‌های جنگلی*** را نوشت و موضوع یکی از مقالاتش این بود شاعران به چه کار آیند به زمانهٔ عسرت!

آری در این زمانهٔ عسرت جمال قدم از

زیبایی گفت و نهراسید که دفتر دین را به هنر و زیبایی بیاراید. او حتّی وقتی از هیکل ظاهری خویش سخن می‌گفت به زیبایی‌های خود توجّه داشت. او الواحی دارد که وصف شعرات است و در مجموعهٔ ***لئالی الحکمة*** منتشر شده است. او به شعرات یا موهای خویش سوگند خورده است و آنها را برهان خویش قرار داده است. گیسوان مبارک بلند و شعرات نازنینش بسی زیبا بود. دقّت کنید وقتی می‌خواهد ***الواح ملوک*** را بنگارد آن را به شکل انسان یا ستارهٔ پنج پر می‌نویسد تا زیبایی را در عرصهٔ دین و سیاست نیز بگنجاند و شگفتا این نگاه هنری.

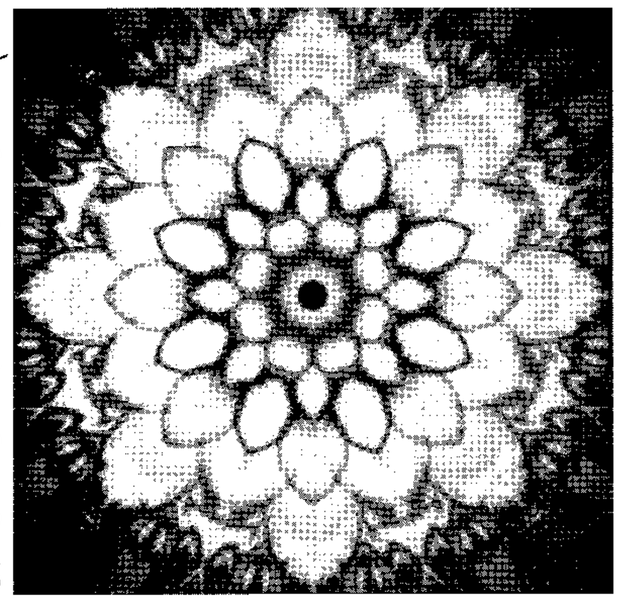

خط مبارک زیبا بود و نمونه‌های عالی کار هنری است یعنی این پیامبر در وحی نیز هنر را لحاظ کرد آنهم در موقعی که بیشتر زندگانیش در تنگنای زندان گذشت. او حتّی در صورت ظاهری الواح تا آنجا که توانست نگاه هنری خویش را منظور داشت و لوحی هست که به شکل دایره نظیر آفتاب ترسیم شده است و با کلمات وحی، قالب هنری را به کار برده است.

نحوهٔ به کار بردن کلمات در الواح نیز نوعی زیباشناسی به همراه دارد. در آثار قلم اعلیٰ سخن از لحن و موسیقی است و حتّی می‌توان ریتم را که از ارکان موسیقی است در دل الواح ایشان یافت. او فقط نمی‌خواست سخن گوید و بلکه افزون بر سخن، سرآن داشت تا هنر و زیبایی را نیز بیان نماید. او چنین کرد تا به ما بگوید در دین جمال مبارک فقط گفتن حقیقت کافی نیست بلکه باید آن را به زیباترین شیوه‌ها و اجمل انحاء بیان داشت.

جمال مبارک در به کارگیری لغات نیز هنرمندانه عمل کرد. در الواح ببینید که سخن از عالی‌ترین تشبیهات و تعبیرات است که باید در شعر از آنها سراغ گرفت. الواح منثور ایشان نوعی کلام منظوم یا شعرالهی است. در الواح دائم سخن از آفتاب و نور و شجر و ماء و نار و تراب است. سخن از گل و بلبل و تغزل است. بحث از سحاب و نزول باران و تابش خورشید است. حتّی طبیعت در کینونت خود مظهر اسم منبعث خدا معرفی می‌شود و این همانی است که در ابتدای سخن گفتم. طبیعت عالی‌ترین و هنرمندانه‌ترین مصنوع خداست و از همین روست که نگاه هنری جمال قدم در الواح به مضامین طبیعی متوجّه است.

نه فقط طبیعت در کلیّت خویش مضمون هنری آثار الهی است بلکه اجزاء آن نیز مظهری برای تسمیه مظاهر خداست. مظهر ظهور در خلال وحی الهی خود را گاه سدره و شجر و گاه ماء و فجر می‌نامد. زمانی خود را بلبل الهی می‌خواند و گاهی نیز نار می‌نامد.

جالب‌تر اینکه او نام برخی از الواح خویش را به همین نگاه هنری تثبیت کرده است. ***لوح امواج*** و ***لوح گل و بلبل*** و ***لوح هودج*** و ***لوح قصیدهٔ عز ورقائیه***. هم مضمون و هم نام و هم کلمات

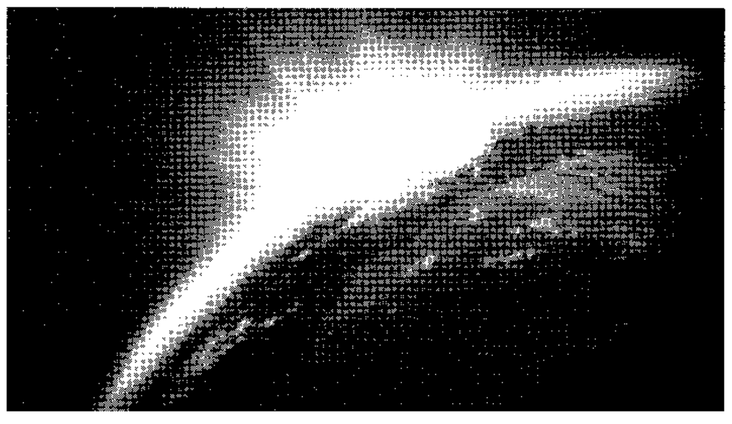

حاکی از این منظر زیباشناسی جمال قدم است.

او در تدوین آثارش نیز به نگاه هنری توجّه داشت. حتّی آنجا که انتظار نداریم به اقتضای بحث، زیبایی مجال ظهور یابد، باز هنر ظاهر می‌شود. در ***کتاب اقدس*** که اغلب کتاب احکام می‌دانند، زیبایی‌های کلامی و ظرافت‌های معانی بی‌داد می‌کند. برای نمونه می‌خواهد سخن از مرگ خویش و وظیفهٔ مؤمنان بعد از غیاب مظهر خدا گوید، می‌فرماید:

«***یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصرة امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین. انّا معکم فی کلّ الاحوال و ننصرکم بالحق انا کنا قادرین***».

حضرتش پیروان خود را نیز به بسط جمال و زیبایی در بطن زندگی دعوت می‌فرمایند. دستور می‌دهد که در عید لباس زیبا بپوشیم. در هنگام زیارت صلات حاجت عطر استعمال کنیم. مؤمن باید احوال خوش و سیمای خوش داشته باشد و بوی خوش دهد. حتّی مردگان را باید به عطر و گلاب تغسیل کرد. مشرق الاذکارها را به زیباترین صورت باید ساخت. قوس کرمل به اجمل هیأت بنا شد. مقام اعلیٰ تنها مقبره و مزار نیست بلکه جذاب و زیبا و هنری است. مؤمنان باید زیبا باشند و زیبا زندگی کنند موها را نباید تراشید زیرا زینت و زیبایی شخص است. اعتدال در همه چیز محبوب است مگر در لطافت و زیبایی. مؤمن از آنجا که مظهری از اسماء و صفات خداست باید مطرز به آداب و اخلاق و سکنات خویش باشد. تأکیدات حضرت بهاءالله بر هنر و موسیقی حاجت به ذکر ندارد. تکریم ارباب هنر در آثار ایشان نیاز به صراحت ندارد. تسمیه نام‌های الهی نوعی تأیید نگاه هنری است. حضرت اعلیٰ می‌فرمایند که باید اسماء کلّ شیء را به اسماء الهی مخصص کرد تا جمال خدا ظاهر شود. حضرت اعلیٰ حتّی ***کتاب الاسماء*** را نوشت تا جمیع این اسماء معلوم آید و در ظهور من یظهره‌الله هنر در زندگی جریان یابد.

امّا همانطور که زیبایی در ظاهر تأکید می‌شود باید به جمال باطن در انسان نیز توجه کرد. روح شبیه‌ترین مخلوق خدا به اسم جمال است. وقتی می‌خواهند از بقای روح در عالم بعد سخن گویند او را در طرازی زیبا تصویر می‌نمایند. در این عالم نیز روح باید به زیبایی حقیقی رسد و حضرتش فرموده است:

«***روح قلب معرفةالله است و زینت او اقرار بانه یفعل مایشاء و یحکم مایرید و ثوب آن تقوی‌الله و کمال آن استقامت کذلک یبین‌الله لمن اراده انه یحبّ من یتوجه الیه***».

بحث از زیبایی روح و بدن در امر بهائی مهم است و مؤمن باید ظاهر و باطنش نمونهٔ زیبایی اصلی باشد. او باید همانطور زندگی کند که مولایش می‌زیست کن کماکان مولاک. ■

دنبالهٔ یادداشت ماه از صفحهٔ ۲

زندگی گاندی هم با افریقای جنوبی پیوند دارد زیرا در این سرزمین بود که گاندی برای مبارزه با تبعیض و جور نسبت به اقلیّت هندی ساکن آن دیار قیام کرد. وقتی در سال ۱۹۱۴ گاندی از جنوب افریقا خارج شد و به هندوستان بازگشت به عنوان مردی مقدّس مورد ستایش عمومی هموطنان خود بود، عنوان "مهاتما"، به معنی "روحی بزرگ" دربارهٔ او بر زبان همگان جاری شد. مقاومت او در برابر سلطهٔ انگلستان بر هند و محدود کردن آزادی‌های مدنی توسط نیروی استعمارگر موجب زندانی شدن او در سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۴ شد. وی در سال ۱۹۳۰ اعلامیهٔ استقلال هند را نوشت و جنبش اعتراضی خود را بر انگلستان به صورت عاری از خشونت ادامه داد. بالاخره در سال ۱۹۴۷ هندوستان استقلال خود را یافت و در عین حال به علّت مداخلهٔ محمّد علی جناح از کشور جدید التأسیس پاکستان جدا شد. معذلک جنگ میان هندو و مسلمان درگرفت و گاندی به تمام قوی در فرونشاندن آتش جنگ کوشید و بالاخره توسط یک هندوی ملّیت‌پرست در ژانویه ۱۹۴۸ به قتل رسید در حالی که جامعه در رثای چنین قهرمان انسانیّت هم‌آواز بود.

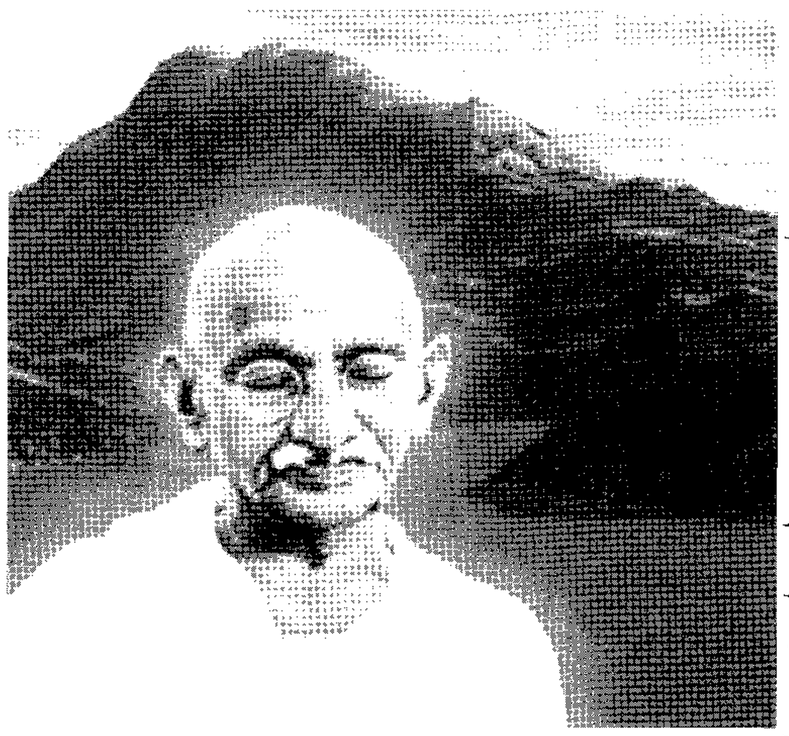

برای اهل بهاء نیازی نیست که از اصل ترک خشونت در آئین حضرت باب به تفصیل سخن رود. در باب نوزدهم از واحد پنجم بیان فارسی آمده: «در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب‌تر از نفع [رساندن] نفسی به نفسی [نیست] اگرچه به ادخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعدتر [= دورتر] نبوده به ضرّ نفسی به نفسی اگرچه به ادخال حزنی در قلب او باشد». در باب پنجم از واحد چهارم قتل نفس کاملاً ممنوع شده. در باب شانزدهم از واحد نهم نهی اکید از ضرب (کتک زدن) شده است و در باب ششم از واحد دهم آزار و اذیت حتی به اندازهٔ زدن به کتف کسی حرام شده: «قد حرّم‌الله علیکم فی البیان الاذی [= اذیت] ولو کان بضرب ید علی کتف». در باب سوّم از واحد یازدهم آمده که اگر کسی نفسی را استهزاء [مسخره] کند بر او دیه [مجازات نقدی] وارد می‌شود. در باب شانزدهم از واحد یازدهم نهی از قتل و قطع اعضای انسان شده [خلاف حکم قطع ید سارق در اسلام].

ماه اکتبر را به نام ماه ترک خشونت باید گرامی دانست و اندیشهٔ ترک خشونت را در همهٔ عالم ترویج کرد. ■

سفرهای حضرت عبدالبهاء به مارسی Marseille

غلامعلی دهقان

شهر بندری مارسی که در جنوب شرقی فرانسه، در کنار دریای مدیترانه واقع است این افتخار را دارد که سه مرتبه به قدوم مبارک حضرت عبدالبهاء مزیّن و متبرّک گشته. مدّت این سفرها کوتاه بوده و مأخذ زیادی دربارهٔ آنها به دست نیامده. دربارهٔ سفر اوّل در ***کتاب قرن بدیع***[1] چنین مذکور است:

«... وجود مبارک نظر به تصمیم قطعی که در انجام سفر به دیار غرب و ندا به ملکوت الهی در آن بلدان اتّخاذ فرموده بودند با وجود ضعف و انحلال قوا در یکی از ایّام ماه سپتامبر ۱۹۱۰ م. یعنی یک سال بعد از سقوط عبدالحمید و استقرار رمس منوّر حضرت اعلیٰ در جبل کرمل، بدون اطّلاع قبلی به صوب مصر توجّه فرموده و قریب یک ماه در پورت سعید اقامت گزیدند. آنگاه به قصد عزیمت به اروپا وارد کشتی گردیدند ولی چون صحت و سلامت مبارک رخصت حرکت نداد در اسکندریه نزول اجلال فرموده سفر را به تأخیر انداختند... سپس در تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۱۱ هیکل اقدس به معیت چهار نفر از خدام ملتزمین رکاب[2] بوسیلهٔ کشتی بخار کرسیکا S.S. Corsica به جانب مارسی رهسپار شدند و بعد از توقف مختصری در تونون لبن[3] Les Thonon Bains به لندن عزیمت فرمودند...».

ورود حضرت عبدالبهاء به مارسی در بندر ویو پُرت[4] Vieux Port بوده، در آنجا جناب هیپولیت دریفوس[5] Hippolyte Dreyfus که به استقبال رفته بود به فیض زیارت روی دلجوی مبارک نائل می‌شود.

سپس هیکل مبارک با همراهان به هتل دو لوور و دو لا په Hôtel du Louvre et la Paix واقع در خیابان کَنِبییر Canebière که فاصلهٔ زیادی به بندر ندارد نزول اجلال می‌فرمایند. این هتل از بناهای معظم تاریخی فرانسه می‌باشد و به عنوان میراث فرهنگی ثبت شده است. مهندس ساختمان آن چارلز پات Charls Pot بوده. استیل این ساختمان امپراطوری دوّم Second Empire و از سبک‌های آنتیک یونانی- رومی و نئوکلاسیک و رنسانس فرانسوی- ایتالیایی الهام گرفته. روی بدنه نمای ساختمان مجسمه‌های بزرگ چهار زن که هر یک حیوانی را به عنوان سمبل چهار قارّه در دست دارند دیده می‌شود: ابوالهول برای امریکا، فیل برای آسیا، شتر یک

کوهانه برای افریقا و ماهی برای اروپا.

در بالای درب ورودی نام کامل هتل روی سنگ حک شده. (عکس بالا) از سال ۱۹۸۴ میلادی تاکنون فروشگاه "C&A" در قسمت‌هایی از ۵ طبقهٔ ساختمان دائر است.

اطّلاعات اضافی دیگری را در یادداشت‌ها ملاحظه فرمایید.[۶]

پس از دو روز توقّف، هیکل مبارک با همراهان به تونون لبن عزیمت می‌فرمایند. در آنجا عدّه‌ای از بهائیان اروپا که به قصد زیارت حضرت عبدالبهاء جمع شده بودند به فیض دیدار حضرتش می‌رسند. در ۱۷ اوت ۱۹۱۱م خطابه‌ای القاء فرموده[۷] و سپس عازم لندن می‌گردند.

پس از مدّتی توقّف در انگلستان روز ۳ اکتبر ۱۹۱۱م خطابهٔ وداعیه[۸] را ایراد فرموده و از لندن به قصد پاریس عزیمت می‌فرمایند. پس از نه هفته توقّف در پاریس با قطار راه‌آهن به مارسی تشریف‌فرما می‌گردند. محلّ اقامت هیکل اطهر در هتل ترمینوس Terminus نزدیک ایستگاه راه‌آهن سَن چارلز Saint-Charles بوده. این ایستگاه به اقتضای زمین شهر که تپه و ماهور است، روی بلندی قرار دارد. در آن زمان مسافرین از مسیری سرازیری به خیابان در سطح شهر می‌رسیده‌اند طبعاً این مسیر به قدوم مبارک مزیّن گشته. در سال ۱۹۲۵م در مسیر مذکور پله‌کان وسیعی از سنگ ساخته شده که هنوز به صورت اوّلیّه باقی و برقرار است.

در مارسی روز ۶ دسامبر ۱۹۱۱م در مجمع تئوسوفیها[۹] Société Théosophique خطابه‌ای ایراد[۱۰] و سپس بوسیلهٔ کشتی به مصر مراجعت می‌فرمایند.

هیکل مبارک پس از مدّتی در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۱۲ عزم سفر امریکا می‌فرمایند. این

سفر حدود یک سال و دو ماه ادامه داشته و در ماه می ۱۹۱۳م به اروپا مراجعت نموده و به پاریس نزول اجلال می‌فرمایند. تا ۱۲ ژوئن اقامت داشته روز بعد با قطار راه‌آهن به مارسی عزیمت می‌فرمایند. این سفر سوّم مبارک بوده و فقط یک شب در مارسی اقامت و سپس با کشتی عازم مصر می‌گردند.

در کتاب *بدایع الآثار*[11] در مورد این سفر چنین مذکور است:

«... ۱۲ جون (۱۹۱۲)... صبح زود پس از اوراد و اذکار پروردگار، امر به جمع اسباب و حرکت فرمودند. ساعت هشت صبح از هتل به ایستگاه راه‌آهن تشریف‌فرما شدند... ساعت ۹ مرکب مبارک به سمت مرسیلیا (تلفظ یونانی مارسی) حرکت نمودند... تا ساعت ۱۲ نصف شب به مرسیلیا وارد و در هتل متصل ایستگاه خط آهن نزول اجلال فرمودند...

روز ۱۳ جون صبح قدری کسالت به وجود اقدس عارض لکن پس از ورود به کشتی هر دقیقه و ساعتی حال مبارک بهتر و سرور قلب اطهر بیشتر بود. ساعت ۹ صبح تشریف‌فرمای جهاز (کشتی) هیمالیا از کمپانی پیانو شده...». (به مقصد مصر عزیمت فرمودند).

در اینجا شرح سفرهای مبارک خاتمه می‌پذیرد ولی به منظور معرفی سندی تاریخی که ممکن است مربوط به این سفرها باشد توضیحاتی اضافه می‌گردد.

در جلد دوّم کتاب *بدایع الآثار* صفحات ۳۴۹ تا ۳۵۳ ضمن وقایعی که بعد از حرکت از مارسی به قصد مصر در کشتی اتفاق افتاده چنین ذکر شده:

«... روز (۱۴جون)... بعضی از نفوس که با آنها از امرالله صحبت شده بود به زیارت جمال انور مسرور و مفتخر گردیدند یکی از آنها شخصی اسرائیلی بود ساکن قدس شریف که بعد از آن... اجازه خواسته در اتاق مبارک مشرّف شد و از بشارات انبیا و اجتماع بنی‌اسرائیل در اراضی مقدّسه و عزّت و نجات دانشمندان که اسمشان در کتاب حیات مذکور است بیانات مفصله‌ای از لسان مبارک شنید که به شوق و ذوق آمد... (۱۶جون)... بعد شخص کلیمی به حضور اطهر آمد از فلسفهٔ الهی و ترقّیات عالم وجود و بشارات انبیاء و تعالیم قلم اعلیٰ برای او مفصل بیان فرمودند او بیش از پیش به اظهار خلوص و خضوع در محضر انور موفّق...».

در سال ۱۹۸۵ میلادی جناب روشن مودت فتوکپی ترجمهٔ فرانسه لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء خطاب به "دوستان یهودی بوسیلهٔ آقا سید اسدالله" را به این جانب مرحمت فرموده و اظهار داشتند اصل این ورقه جزو اوراق منزل همسر جناب دریفوس، لورا کلیفورد بارنی- دریفوس (Laura Clifford dreyfus Barney) در پاریس پیدا شده.[12] این ترجمه با دست روی ورقه‌ای با مارک هتل محلّ اقامت حضرت عبدالبهاء در سفر اوّل مارسی نگاشته شده و در چند مورد خط خوردگی و اصلاحاتی به عمل آمده، در آخر آن ذکر "ع ع" شده است.

در سال ۲۰۰۲م فتوکپی ورقهٔ ترجمه را به ساحت بیت العدل اعظم تقدیم داشته و دربارهٔ حروف مذکور در آخر ورقه سؤال کرده‌ام. آن

معهد اعلیٰ در پاسخ، ضمن اظهار عنایت مرقوم داشته‌اند:

«... ترجمهٔ مزبور حائز اهمّیّت تاریخی است، در ادارهٔ محفظهٔ آثار امری این شطر محفوظ خواهد ماند و مورد رجوع و استفادهٔ علاقمندان قرار خواهد گرفت. آن نفس نفیس البته متذکر خواهند بود که حروف "ع ع" در ذیل ترجمهٔ لوح مبارک به خط حضرت عبدالبهاء نمی‌باشد و محتملاً بوسیلهٔ مترجم مرقوم گردیده است...».

با عنایت به مطالب مذکوره می‌توان تشخیص داد که ترجمهٔ لوح مبارک توسط جناب دریفوس انجام و احتمالاً در پاسخ سؤالاتی که در مسافرت‌های مبارک مطرح شده، بوده.

اصل لوح مبارک از "قاموس لوح منیع نوروز ۱۰۸ بدیع"[۱۳] زیب خاتمهٔ این مقاله می‌گردد:

هوالابهیٰ

درخصوص اجتماع سلالهٔ اسرائیل در اورشلیم به موجب نصوص انبیاء سؤال نموده بودند، اورشلیم و قدس الاقداس هیکل مکرم و اسم اعظم است زیرا آن مدینهٔ الهیه و شهربند یزدانست چه که جامع جمیع آلاء و نعم و حائز کلّ غنا و ثروت حقیقیه و تحف و زینت معنویه و مشتمل بر شئون و خصائص حیاتیه و محلّ ظهور آثار غریبهٔ ربّانیه است و اجتماع اسرائیل در آن عبارت از آن و بشارت بر آن است که کلّ اسرائیل در ظلّ لواء الهی وارد و بر بحر قِدم وارد می‌گردد چه که این اورشلیم الهی که قدس الاقداس در قطبش واقع، مدینهٔ ملکوتی و شهر آسمانی است، شرق و غرب در زاویه‌ای از آن واقع ولی با وجود این به حسب ظاهر نیز اسرائیل در ارض مقدّس جمع خواهد گشت و ذلک وعد غیر مکذوب مقصود اینست که ذلّتی را که اسرائیل در دو هزار و پانصد سال کشیدند حال بدل به عزّت سرمدیه خواهد گشت و به ظاهر ظاهر نیز عزیز خواهند شد به قسمی که محسود اعداء گردند و مغبوط اودّا، طوبیٰ لهم ثمّ بشری. والبهاء علیهم اجمعین.

ع ع

■ (*مائدهٔ آسمانی*، ج۲، صص ۲۲- ۲۳)

یادداشت‌ها

۱- صص ۵۶۱ و ۵۶۲ قرن بدیع، ترجمهٔ ***God passes by*** اثر کلک حضرت ولیّ امرالله، شوقی افندی، ترجمهٔ نصرالله مودت، چاپ دوّم با تجدیدنظر، مؤسّسهٔ معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا ۱۲۰ب، ۱۹۹۲م.

۲- ملتزمین رکاب، جنابان: میرزا علی اکبر نخجوانی، میرزا احمد سهراب، میرزا اسدالله و میرزا محمود زرقانی (مؤلف *بدایع الآثار*)

۳- از شهرهای فرانسه واقع در ساحل دریاچه لمان

Léman در منطقهٔ اُت سَووُا Haute-Savoie

۴- از بنادر مهمّ تاریخی، در سال‌های اخیر کشتی‌های بزرگ از بندر جدیدی استفاده می‌کنند و این بندر برای توقّف‌گاه کشتی‌های کوچک و قایق‌های شخصی و ماهیگیری اختصاص یافته.

۵- هیپولیت دریفوس Hippolyte Dreyfus اوّلین بهائی فرانسه (تولّد ۱۸۷۳- صعود ۱۹۲۸) مورد اعتماد حضرت عبدالبهاء، نویسندهٔ چند کتاب و مترجم برخی الواح و آثار مهمّهٔ مبارکه. حضرت ولیّ امرالله ایشان را به لقب "حواری حضرت عبدالبهاء" مفتخر فرموده‌اند. محفل روحانی ملّی بهائیان فرانسه شرح حال ایشان را در سال ۱۹۹۶ در جزوه‌ای شامل ۲۴ صفحه منتشر ساخته‌اند (Hippolyte Dreyfus – Sa vie, Son oeuvre).

۶- هتل دو لوور و دو لَپِ Hotel du Louvre et de la Paix در ۱۵ اوت ۱۸۶۳م افتتاح می‌شود. هتلی مجلّل با تزئینات برجسته و باشکوه شامل ۲۵۰ اتاق و ۲۰ سالن و ۲ رستوران که تا سال ۱۹۴۱م دائر بوده است. در همان سال نیروی ملّی دریایی فرانسه آنجا را مصادره و خریداری می‌کند. سپس نیروی دریایی آلمان نازی Kriegsmarine در جنگ جهانی دوّم آنجا را اشغال و تا خاتمهٔ جنگ در اختیار داشته. نیروی دریایی فرانسه تا سال ۱۹۷۷م مجدّداً در آنجا مستقر شده. سپس آنجا را تخلیه و تا ۳ سال متروکه بوده. در سال ۱۹۸۰م تعمیرات لازمه شروع می‌شود. مهندسین مسئول، نمای بیرونی ساختمان و پله‌ها و ۲ سالن مجلّل که از آثار تاریخی میراث فرهنگی بوده را به صورت اوّلیّه (استیل امپراطوری دوّم Second Empire) حفظ و بقیهٔ ساختمان را برای فروشگاه آماده می‌سازند. از سال ۱۹۸۴ محل فروشگاه سی اند اِ "C&A" است. مأخذ:

Hôtel Louvre et la Paix – Wikipédia L'encyclopédie
;http://www.marseilleforum.com/249-marseille-ancien-hotel-du-louvre-et-de-la-paix.htm
http://www.vieux-marseille.com/pages/hotels/louvre-et-paix.htm

۷- ص ۱۰ قسمت ***اوّل مجموعهٔ خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء***، مؤسّسهٔ مطبوعات امری ۱۷۰ بدیع.

۸- مأخذ بالا، قسمت اوّل، ص۲۹.

۹- تئوسوفی Théosophie مرامی فلسفی نشأت گرفته از هندوئیسم و بودیسم، که در ۱۷ نوامبر ۱۸۷۵ در نیویورک تأسیس شده.

۱۰- مأخذ ۷، قسمت اوّل، ص ۲۴۳.

۱۱- صص ۳۴۷ و ۳۴۸ جلد دوّم. ***بدایع الآثار*** دو جلد محمود زرقانی، جلد اوّل ۱۳۳۲هـ ۱۹۱۴م، در بمبئی و جلد دوّم در کریمی پریس ۱۳۴۰هـ ۱۹۲۱م نشر شده. نشر سوّم توسط لجنهٔ نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی لانگنهاین، آلمان غربی، سال ۱۴۴ب ۱۹۸۷م.

۱۲- خانم لورا کلیفورد بارنی- دریفوس مانند همسرش مصدر خدمات باهرات بوده ***تاج وهاج*** این خدمات جمع‌آوری و نشر کتاب ***مفاوضات عبدالبهاء*** می‌باشد. اوّلین چاپ این کتاب در شهر لیدن از ممالک هلاند در سنهٔ ۱۹۰۸م بوده.

۱۳- صفحهٔ ۸۶، ***قاموس لوح منیع نوروز ۱۰۸ بدیع***، عبدالحمید اشراق خاوری به اهتمام وحید رأفتی، مؤسسهٔ عصر جدید، دارمشتات آلمان چاپ اوّل ۱۵۸ ب، ۱۳۸۰ش، ۲۰۰۱م.

پیوست (۱)

روزنامهٔ ***Le petit Marseillais*** لوپوتی مارسیه در شمارهٔ یکشنبه ۵ نوامبر ۱۹۱۱ مطلبی دربارهٔ سفر حضرت عبدالبهاء به فرانسه تحت عنوان بهائیسم یا آئین بهائی نشر کرده که طیّ آن می‌نویسد: پاریس پذیرای پیامبری جدید شده، جناب عبدالبهاء فرزند بهاءالله که از شرق برای تعلیم دیانتی ناشناخته به غربی‌ها آمده تعلیمات او را چنین می‌توان خلاصه کرد: به هیچ کس آزار نرساندن، همه را دوست داشتن، نیکی در حقّ همهٔ مردم، بی‌عدالتی‌ها و دشواری‌های زندگی را با صبر و تحمل مقابله کردن، و در همه حال محبّت به همنوع، زبان از بدگویی دیگران بستن و در حقّ آنان دعا کردن، از غیبت پرهیز کردن، فروتنی و وارستگی از دنیا، خادم همهٔ خلق بودن، مهمان‌نواز بودن و حقوق دگران را محترم داشتن.

آنچه گفتیم تازگی ندارد نظیر آن را در انجیل هم می‌توان یافت منتهی آنچه در انجیل است دیگر مد روز نیست در حالی که سخنان حضرت عبدالبهاء کاملاً مدرن و جدید است. خوب توجّه کنید عبدالبهاء از ایران آمده، از نسل محمّدی است، به زبانی شرقی که آقای دریفوس اسرائیلی‌تبار ترجمه می‌کند سخن می‌گوید و همهٔ اینها در پاریس پایتخت فرانسه روی می‌دهد. به نظر می‌رسد که نصایح و مواعظ آئین بهائی که به قدمت عالم کهنه است فقط کنجکاوی ما را ارضاء می‌کند در حالی که فارغ از عبدالبهاء، همهٔ ما باید به این تعالیم عامل باشیم.

قدسیّه خانم اشرف، داستان یک زندگی

«امیدوارم که تو آن کشور و بوم را به شوق و شور درآری»

مهناز ارجمند- داسیلورا

یکی از خصوصیات خاطرات برجستهٔ زمان کودکی اینست که تا پایان عمر با همان دقّت و وضوح نخستین در ذهن انسان جلوه می‌کنند. ادراکات دوران طفولیت من و هم‌سن‌های من در خانوادهٔ ما سرشار از تجاربی است که از شخصیت خانم قدسیه اشرف- عمه بزرگ ما که بر ما حقّ تربیت داشتند- اثر پذیرفته‌اند.

ایشان در آن زمان مقیم آبادان بودند و هر وقت به منظور دیدار خاندان و دوستان سری به تهران می‌زدند، سرور و هیجان همهٔ کودکان و جوانان خانواده را فرا می‌گرفت. قدی متوسط ولی هیکلی محکم و قوی داشتند و شیوهٔ راه رفتن و حرکات دست‌های باریک و ورزیده، چهرهٔ زیتونی، خطوط منظم سیما و بالاتر از همه خندهٔ پرنشاط که دندان‌های مرواریدبارشان را نمایان می‌ساخت، روش و قدرت تکلّمشان همه حکایت از همّت و اطمینانی آهنین می‌کرد. بنا بر این در نظر ما اطفال، انبوه موهای سفیدشان با آن نیروی شکست‌ناپذیر که در وجودشان احساس می‌کردیم موافق نبود و سبب شگفتی و حیرت می‌شد.

جدّ پدری خانم قدسیه اشرف حاجی ملّا علی محمّد معروف به آخوند بزرگ، معاصر محمّد شاه قاجار، مجتهد عالیقدری بشمار می‌آمد که در قصبهٔ کن یا کند در دو فرسخی تهران مقر و مأوی اختیار کرده بود و در سال ۱۸۴۳ میلادی وفات کرد. در دفتر خود یادداشت کرده و به اولاد خود گوشزد نموده بود که بزودی قائم موعود ظاهر خواهد شد. چهار

نفر از پسرهای متعدّد او ملّا مهدی، ملّا باقر، ملّا مسیح و ملّا اشرف که در موقع ظهور حضرت باب در قید حیات بودند به شرف ایمان فائز شدند. ملّا مهدی و ملّا باقر که به مقام اجتهاد رسیده بودند هر دو از علمای شیخیه بودند که ذکرشان در ***کتاب ایقان*** آمده و نیز در ***مقالهٔ شخصی سیاح*** و در ***تاریخ نبیل*** و در تاریخ ***قرن بدیع*** ***God passes by*** از ایشان یاد شده است. این دو تن در واقعهٔ قلعه شیخ طبرسی به مقام شهادت رسیدند. ملّا مسیح در جوانی فوت کرد و ملّا اشرف سرپرستی عائله را به عهده گرفت. وی مردی بود قوی هیکل و متهور و خدمتگزار که دو بار گرفتار حبس شد و در موقع تبعید حضرت بهاءالله جزء ملتزمین رکاب بود و به رسم معمول آن زمان کاروان مبارک را تا شاهزاده عبدالعظیم بدرقه کرد. ملّا اشرف و خانم، شرف جهان ملقب به امّ النساء که زنی مؤمن و دلیر بود دارای سه فرزند شدند: میرزا فضل‌الله، میرزا شکرالله و ماه سلطان که به لقب آمنه بنت اشرف شناخته شده است.

پس از واقعهٔ قلعهٔ طبرسی، قیام ملّا علی اکبر کندی علیه امر موجب شدّت اذیت و آزار اهالی کن شد و مآلاً ملّا اشرف (بعداً میرزا اشرف) با عائلهٔ خود کن را ترک کرده در مجیدآباد واقع در شمال شرقی تهران توطن گزیدند. فرزند ارشد یعنی میرزا فضل‌الله در مجیدآباد با صفیه خانم (منورخانم) دختر آقا محمّدجواد و خواهر آقا میرزا علی‌محمّد اصفهانی ازدواج کردند. دو مرتبه در دورهٔ ناصرالدین شاه دچار زندان گردیدند. فرزند اوّل قدسیه مریم در ۲۲ نوامبر ۱۸۸۹ میلادی در مجیدآباد متولّد شد. پس از تولّد فرزند دوّم به نام اشرف و صعود میرزا اشرف و شرف جهان خانم، میرزا فضل‌الله امر حضرت عبدالبهاء را دربارهٔ لزوم تعلیم و تربیت نونهالان مرعی داشته عائلهٔ خود را به تهران انتقال دادند.

خانم قدسیه اشرف (که از این پس به نام خانم اشرف نامیده خواهند شد) در ایّام طفولیت معلّم سرخانه داشتند و توجّه والدین به آثار امری و ادبی ذوق مطالعه را در ایشان برانگیخت. در تهران ابتدا نزد مریم بانو معروف به میرزا باجی خانم یا بی‌بی جان با آیات و الواح فارسی و عربی آشنا شدند و چندی نیز میرزا یوسف خان وجدانی به ایشان نوشتن و خط آموختند. اشتیاق به کسب معلومات و بویژه فراگرفتن زبان انگلیسی موجب شد که اولیائشان معلّمی برای تدریس انگلیسی در منزل استخدام کنند و پس از چندی نام ایشان را در مدرسهٔ امریکایی تهران ثبت نمایند و حتّی برای تسهیل ایاب و ذهاب ایشان به منزلی که نزدیک‌تر به مدرسهٔ امریکایی بود نقل مکان کنند. در این مدرسه چند دختر بهائی دیگر از جمله خواهر کوچک خانم اشرف عطیه خانم صحیحی، اشراقیه خانم ذبیح، افندیه خانم فرخوی نیز شاگرد بودند. خانم اشرف طیّ سال تحصیلی و تعطیلات تابستانه با کمک معلّم سرخانه و با کوششی پایدار پیشرفت سریع می‌کردند بطوری که موفّق شدند کلاس‌های مدرسه را در حدود سه سال بپیمایند. در عین حال مرتباً سر درس جناب حاج ملّا علی‌اکبر ایادی امرالله (حاجی آخوند) حاضر می‌شدند و در ساعات آزادی از دروس خودشان، در مدرسه تربیت بنات که آن زمان هنوز غیررسمی بود، در کوچه باغ (در محلّهٔ سرقبر آقا) و در مدرسهٔ ملّی ناموس تدریس می‌کردند.

دکتر مودی که شاهد شور و شوق و استعداد دختر جوان بودند پیشنهاد فرستادن ایشان را به امریکا کردند که مورد موافقت جناب میرزا فضل‌الله قرار گرفت و خانم مودی از سوی میرزا فضل‌الله برای سفر خانم اشرف به امریکا از حضور حضرت عبدالبهاء کسب اجازه نمودند. در آن زمان که هنوز فایده و لزوم تربیت و تعلیم دخترها و خانم‌ها مورد توجّه عموم و حتّی اولیاء امور نبود، هیکل مبارک به درجه‌ای برای این اصل اهمّیّت قائل بودند که برای اوّلین بار یک دختر ایرانی را امر و مقرّر فرمودند «برای تکمیل معلومات و کسب کمالات به امریکا برود تا در مراجعت به مجاهدت در امر ترقّی نسوان مشغول گردد».[1] والدین خانم اشرف بدون تأمّل سر به اطاعت سپردند و پس از مشورت با دکتر مودی تصمیم گرفته شد آن دختر جوان در شیکاگو مستقر شود.

امریکا

روز ۱۶ آوریل سال ۱۹۱۱ خانم اشرف به معیّت دکتر لطف‌الله حکیم و چهار همراه دیگر تهران را ترک کردند. با کالسکه به بندر انزلی و از آن جا با کشتی به باکو و از باکو با خط‌آهن به باطوم و از باطوم از طریق اتریش و آلمان و هلند به انگلستان رسیدند. این مسافرت در آغاز قرن گذشته برای یک دختر ایرانی تنها مستلزم شهامت خودش و والدینش بود. ولی خانم اشرف همیشه تأکید می‌کردند که هرگز بیم و هراسی به دل ایشان راه نیافت و حتّی روز حرکت از تهران نه تنها هیچ چشمی گریان نبود بلکه دیده‌ها ناظر به سیر و تحول تابناک آینده در تعقیب مقصدی روشن و شفاف می‌درخشید.

چون دکتر حکیم موقّتاً در انگلستان ماندگار شدند خانم اشرف ناچار به انتظار یافتن هم‌سفری مناسب چند هفته در لندن توقّف کردند. تقدیر بر آن بود که جناب لوئیس گرگوری (Louis Gregory) در راه بازگشت از ارض اقدس به سوی امریکا از لندن عبور کنند. خانم اشرف در پناه آن هم‌سفر بزرگوار و تحت حفاظت او از بندر Southampton با کشتی مورِتانیا (Mouretania) به طرف نیویورک حرکت کردند.

در تاریخ ۳ ژوئن ۱۹۱۱ در بندر نیویورک پا به خاک امریکا نهادند و یکراست به دفتر رُی ویلهلم (Roy C. Wilhelm) رجوع کردند. در اینجا به وصول اوّلین نامه از خانوادهٔ خود پس از هفت هفته بی‌خبری نائل آمدند. خانم Brittingham و خانم Nellie Lloyd که به دفتر آمدند از خانم اشرف استقبالی گرم کرده ایشان را برای صرف شام به محلّهٔ Wall Street بردند. در روزهای بعد احبّای نیویورک ایشان را به نقاط دیدنی از جمله Casey Island و گردشگاه‌های کنار دریا و کنار رودخانه هادسون و رودخانهٔ شرق هدایت کرده به سینما و عکس‌برداری که تفریحی جدید بود و کتابخانه و موزه و رستوران‌های شرقی و غربی دعوت کردند. مکرّر با رُوی ویلهلم ملاقات و گفتگو داشتند. یک روز همراه احبّاء از خانهٔ سالمندان Baptist که برایشان بی‌اندازه تازگی داشت دیدن کردند. روز دوّم ورودشان به توسط خانم لوید و آقای هاریس (Harris) به جلسه‌ای با حضور هشتاد نفر از بهائیان دعوت شدند و به زبان انگلیسی دربارهٔ مسافرت خود به امریکا صحبت کردند. دو روز بعد ضیافتی به افتخار

ایشان در منزل خانم Bollera با شرکت شصت نفر از احبّاء برپا شد. یک روز هم خانم Edsall در Montclair (که در ماه مه و ژوئن ۱۹۱۲ چند بار افتخار پذیرایی از حضرت عبدالبهاء را داشتند) خانم اشرف را به همراهی میس کاپیس و چند نفر دیگر به منزل خود خواندند. بالاتر از همه در ضیافت نوزده روزهٔ ۱۱ ژوئن[۲] که با حضور حدود صد نفر در غرب نیویورک منعقد بود به عنوان "مهمانی عزیز" شرکت کرده با اشتیاق و ستایش حضار روبرو شدند. همیشه یادآور می‌شدند که در بدو ورود به امریکا با وجود غوطه‌ور شدن در دنیایی آنچنان ناآشنا و غیرمأنوس دقیقه‌ای احساس غربت و دلتنگی نکردند.

روز ۱۲ ژوئن رُی ویلهلم و خانم لوید ایشان را تا ایستگاه خط‌آهن بدرقه و روانهٔ فیلادلفیا و واشنگتن کردند. در شهر اخیر اکثراً در عمارت Portner مهمان خانم ماک نیل (Mc Neal) بودند. در این زمان در پی انقلاب مشروطه در ایران و توجّه مراجع مملکتی به لزوم اصلاحات، دولت امریکا به درخواست ایران پنج نفر مشاور مالی برای مساعدت در برنامه‌ریزی و تنظیم امور مالیاتی به ایران فرستاده بود و انعکاس این خبر در مطبوعات امریکایی افکار عمومی را به سوی آن سرزمین جلب کرده بود. از طرف دیگر انجمن تربیتی ایران و امریکا تأسیس شده بود.[۳] این انجمن که مرامش توسعهٔ آموزش و پرورش و ترویج یگانگی (Entente cordiale) در زمینه‌های مختلف بین شرق و غرب بود با همکاری عدّهٔ زیادی از بهائیان مطلع و صاحبنظر امریکایی (از جمله Joseph H. Hannen و Hooper Harris و Stanwood Cobb و Edward C. Getsinger و William H. Hoar و Howard Struven و Roy C. Wilhelm و Howard Mc Nutt و Arnauld Belmont و خانم Agnes Parsons و خانم Claudia S. Coles) و نیز میرزا علی قلیخان نبیل‌الدوله (شارژه دافر در سفارت ایران) و میرزا احمد سهراب تشکیل شده بود. مقرّر بود که اوّلین کنفرانس سالیانهٔ آن انجمن در تاریخ ۱۶ و ۱۷ ژوئن ۱۹۱۱ در تالار کتابخانهٔ عمومی واشنگتن برگذار شود. در چنین موقع و محیطی، یک دختر جوان محصل ایرانی که نمونه و مثل کامل و جامع بسیاری از اصول و منویات این انجمن بود با متانت و رشادت در جلسهٔ اوّل کنفرانس حضور یافت و از ایشان خواسته شد در مورد بانوان ایران سخن گوید. خانم اشرف تا آن روز هیچگونه تجربه‌ای در ایراد سخنرانی آن هم در چنان مجمعی و به زبان انگلیسی نداشتند ولی برخاستند و در نهایت تسلط بدون تکیه به یادداشت، با وقار کامل به انگلیسی رسا برابر نمایندگان سازمان‌های تربیتی، اقتصادی و صنعتی امریکایی و چند تن از دانشمندان و استادان و چند سناتور شرحی دربارهٔ نسوان ایران بیان کردند. متن سخنرانی ایشان در جلد دوّم *نجم باختر* (سال ۱۹۱۱) درج شده است. خلاصهٔ آن این بود که برای درک موجبات نمو شخصیت و ترقّی زنان ایرانی باید ناظر به تاریخ باشیم و ملاحظه نماییم با شرایط دشوار تا چه حد در طیّ چند سال اخیر به محض این که پس از وضع قانون اساسی امکانات نسبی برایشان فراهم شد پیشرفت کرده و چطور دائماً در تلاش آزادی و برخورداری از وسعت فکر می‌باشند. در خاتمه دلیل مسافرت خود را به امریکا و هدف بلندپایهٔ خود را که کسب علم به

منظور پی افکندن وسائل پیشرفت بانوان بود بیان کردند.[۴]

واشنگتون تایمز ۱۶ ژوئن نوشت: «یکی از جالب‌ترین سخنرانی‌های جلسهٔ اوّل نطق "میس خانم" بود که نزدیک به نیم ساعت به انگلیسی سلیس صحبت کرد».

بعدازظهر ۱۷ ژوئن انجمن تربیتی کنسرت و ضیافت مجلّلی در تالار Rauscher's Hall رسماً به افتخار خانم اشرف با حضور عدّه‌ای از شخصیت‌های سرشناس جامعهٔ واشنگتن برپا نمود و حضار یک به یک به ایشان معرفی شدند.

یکی از اتفاقات شگفت‌انگیز این بود که اقامتشان در واشنگتن مصادف شد با جشن بیست و پنجمین سالگرد ازدواج رئیس جمهور وقت William Howard Taft. شب ۱۹ ژوئن در باغ کاخ سفید شب‌نشینی باشکوهی به این مناسبت ترتیب داده شده بود و ابهت و شوکت آن به حدّی بود که خانم رئیس جمهور بعدها این شب‌نشینی را "مهم‌ترین رویداد اجتماعی زمان استقرار خود در کاخ سفید" قلمداد کرد. با اطّلاع از ورود اوّلین دختر ایرانی خواهان تحصیلات عالی در امریکا کارت دعوت رسمی به عنوان ایشان فرستاده شد و این باعث شد که در همان بدو ورود به امریکا از جمله نخستین تجربیات ایشان ملاقات با بالاترین مقام مملکتی باشد.

در ضیافاتی که جامعهٔ بهائی واشنگتن در تاریخ ۱۸ و ۲۴ ژوئن به افتخار خانم اشرف تشکیل داد، ایشان با صوت خوش خود مناجات‌های فارسی تلاوت کردند و این مطلب در جرائد واشنگتن ذکر شد.

روز ۲۷ ژوئن از واشنگتن برای سه روز به بالتیمور و سپس به دعوت میس مارثا روت به پیتسبرگ رفتند. در بالتیمور مهمان خانم Struven بودند و در پیتسبرگ عدّه‌ای از خانم‌ها و از جمله خانم Vandergrift از ایشان پذیرایی کرده شب آخر ضیافتی برای ایشان در تأتر نیکسون تدارک دیدند.

در طول این چند هفته بیش از بیست و پنج

مقاله، مصاحبه، خبر، برخی با عکس، در جرائد اصلی پایتخت و شهرهای شرق امریکا (واشنگتن، بالتیمور، پیتسبرگ، بوستون) با عنوان‌هایی نظیر "دختر مترقّی شرقی"، "دختر زیبای ایرانی، اوّلین خانمی که برای تحصیل به امریکا آمده است"، "خانم قدسیه اشرف با امید از وطن خود یاد می‌کند"، "خانم جوان ایرانی که به منظور تحصیل به این کشور آمده تا بعداً در وطن خود عامل تربیت شود" و "اوّلین دختر محصل ایرانی پایش به امریکا رسید" منتشر شد.[5] روزنامه‌ها به شرح حال خودشان و خاندانشان پرداختند و تعلق اجداد و منسوبینشان را به امر بهائی و عزم محکمشان را برای خدمت به عالم انسانی تشریح و توصیف کردند. خانم مارثا روت که در این زمان روزنامه‌نگار Pittsburgh Post بودند و در سال ۱۹۰۹ مقالهٔ جامعی در معرفی امر در آن روزنامه به طبع رسانده بودند، روز ۳۰ ژوئن ۱۹۱۱ مقاله‌ای تحت عنوان "قدسیه اشرف به طرز گیرایی از وطن خود سخن می‌گوید - هدف زندگی او این که به کشور خود بازگردد و خدمت به نسوان کند" را همراه با عکس خانم اشرف درج کردند. در جواب سؤالی دربارهٔ حقّ رأی زنان ایران خانم اشرف اشاره کردند "بانوان ایرانی هنوز برای شرکت در انتخابات آمادگی ندارند، نخست باید خود را تربیت کنیم. بعد خواهیم توانست کارهای مهم انجام دهیم"؛ مکرّراً به روزنامه‌نویسان اعلام نمودند: "هدف زندگی من تعلیم و تربیت خانم‌ها است".

واشنگتن تایمز **۱۵** ژوئن طیّ مقاله‌ای طولانی در کنار عکس ایشان نوشت: «این دختر جوان نه تنها زیبا بلکه هوشیار و خردمند است و گرچه مکالمهٔ انگلیسی او نشانه‌ای از خارجی بودن او دارد ولی با عباراتی واضح، صحیح و غنی ادای مطلب می‌کند... آنچه می‌گوید مطابق افکار و احساسات او است و افکار و احساساتی پرمایه دارد... پیشگام است و شوق یک پیشگام حقیقی را دارد... و جرأت یک پیشگام حقیقی را دارد» و اضافه کرد: «آهنگ مناجات او مانند شخصیت استثنایی او ملاحتی بی‌پیرایه دارد».

هر چند در سال‌های بعد ما ایشان را همیشه با عینک نزدیک بینی شناختیم ولی خبرنگاران آن ایّام غالباً زیبایی چشمان سیاه و جذاب و مژگان بلند و پرپشت و تابیدهٔ ایشان را باز نمودند.

موضوع دیگری که جرائد با آب و تاب بدان پرداختند موضوع چادر و حجاب بود و نوشتند این دختر جوان که تا به حال چشم هیچ مردی به جز نزدیکانش به روی او نیفتاده و همواره زیر چادر و پنهان از انظار بسر برده اکنون مانند پرنده‌ای آزاد از قفس پرواز به اوج کمال را بر عهدهٔ خویش نهاده و در این پرواز به مکث و تردید تن در نداده است.

به روزنامه‌نگار ***واشنگتن پست*** **۱۵** ژوئن تأکید کردند «امید و مقصد من اینست که تا پایان حیات معلّم باشم و از هیچ کوششی برای ترقّی بانوان در ایران کوتاهی نکنم». در پاسخ پرسش‌های روزنامه‌نویسان در مقایسهٔ رفتار و ذوق و اعتقادات و آداب زن ایرانی با برخی عادات و آراء زن امریکایی مکرّر یادآور می‌شدند که زن ایرانی بر خلاف آنچه به ظاهر می‌نماید با پویندگی و ابتکار برای نموّ ذهنی و وسعت بینش خود کوشا است.

بدون تردید حضور یک خانم ایرانی در آن

دوره با آن رفتار و سبک مکالمه و نوع اهداف برای عموم خارق‌العاده بود و برای مطبوعات تازگی داشت. ولی باید به خاطر داشت که در نیمهٔ نخستین قرن نوزده حتّی در ممالک پیشرفتهٔ غرب تحصیلات عالی هنوز برای دختران رایج نبود و تا سال ۱۸۷۷ هرگز خانمی در امریکا به دریافت درجهٔ دکترا موفّق نشده بود. در انگلستان اوّلین زنانی که به احراز گواهینامه در سطح دانشگاهی نائل شدند شش نفر جوان بودند که در سال ۱۸۶۹ در یک منزل خصوصی به رهبری امیلی دیویس (Emily Davies) و با مساعدت چند استاد دانشگاه کمبریج به تحصیل پرداختند. ولی حتّی هنگامی که در اواخر قرن نوزده دختران تدریجاً پایشان به دانشگاه باز شد باز هم حق نداشتند به گواهینامهٔ مساوی با پسران دست یابند. تا این که این تبعیض در نیمهٔ اوّل قرن بیستم رفته رفته تقلیل یافت. پس جای تعجّب نیست که در ۱۹۱۱ حضور و اهداف آن محصل ایرانی در امریکا چنان غلغله‌ای برپا کرد. ■

دنباله در شمارهٔ بعد

یادداشت‌ها

۱- آرشیو خانوادهٔ اشرف

آهنگ بدیع، سال ۲۲، شمارهٔ ۱۰، دی ۱۳۴۶.

۲- در آن زمان ضیافت نوزده روزه گاهی در تاریخ غیرمعین منعقد می‌شد.

3- Joseph H. Hannen, Monthly Bulletin of the Persian- American Educational Society; 1/1, October 1911, pp. 6-14.

مهرداد بشیری، ***پیام بهائی***، شمارهٔ ۳۸۰، ژوئیه ۲۰۱۱، ۴۷ - ۵۳.

۴- ***نجم باختر***، جلد دوّم، ۱۹۱۱، قسمت انگلیسی، شمارهٔ ۳، ۷ و ۸، ۱۸. قسمت فارسی، شمارهٔ ۶ و ۷.

۵- پنج مقاله در ***Washington Post***.

شب سیاه دهد مژدهٔ سحرگاهان

زرّین‌تاج ثابت خضرائی

به نام آن که جهان و جهانیان از اوست
صفای منظر هر دشت و بوستان از اوست
اگر چه تیره شده آسمان ز دود ستم
امید خسته‌دلان و صفای جان از اوست

*

شب سیاه دهد مژدهٔ سحرگاهان
نوید روشنی آرد ز مهر نورافشان
دمید شمس حقیقت، زمانه شد دیگر
ز یمن فرّ و جلالش دگر شده است جهان

*

بیا که نوبت شادی رسید بهر بشر
شب سیاه سر آمد دمید صبح ظفر
پیام دوست بجز درسِ عشق و الفت نیست
بغیر درگهش ای جان، مجو دری دیگر

*

چشید لذّتِ آزادی، آن که دل به تو بست
رهید از غم ایّام، آن که با تو نشست
خوش آن که چو "زرّین" اسیر زلف تو شد
ز جام بادهٔ عشقت ز عالمی بگسست

۱۹ ژانویه ۲۰۱۱ میلادی ■

کنفرانس دگراندیش ستیزی و بهائی آزاری

در روزهای اوّل تا سوّم ژوئیه کنفرانسی با عنوان "دگراندیش‌ستیزی و بهائی آزاری" در دانشگاه تورنتو تشکیل یافت که در آن قریب سی تن از اساتید دانشگاه و پژوهشگران سخنرانی‌هایی ایراد نمودند. در شمارهٔ پیش خلاصهٔ چهار سخنرانی را درج کردیم و از این شماره به بعد به تدریج به درج خلاصهٔ بقیهٔ سخنرانی‌ها خواهیم پرداخت. برای شنیدن متن کامل هر سخنرانی می‌توان به سایت زیر مراجعه کرد: http://www.sitenama.net

دکتر توکّلی طرقی
استاد تاریخ و تمدّن‌های خاور نزدیک و خاورمیانه در دانشگاه تورنتو

بهائی‌ستیزی و اسلام‌گرایی

گفتمان‌های سیاسی ایران در نیم سدهٔ گذشته کیش بهائی را آیینی بیگانه جلوه داده‌اند. این نگرش پیامد فراموشکاری‌هایی عامدانه برای غیرخودی بر نمایاندن آیینی است که از بطن حوزه‌های علمیهٔ شیعه و فرهنگ دینی ایران در نیمهٔ دوّم سده سیزدهم هـ. ق./ نوزدهم میلادی برآمده بود. زمینهٔ غریبه‌سازی این جنبش شیعی-ایرانی با تبعید رهبران بابی و بهائی به بغداد، پس از قصد جان ناصرالدین شاه در ۱۲۶۸ هـ. ق./ ۱۸۵۲م.، فراهم آمد در روایت‌هایی شبه تاریخی که در دههٔ ۱۳۲۰ ش/۱۹۴۰م اشاعه یافت، رهبران این جنبش ایرانی به توالی کارگزاران دولت‌های روسیه، عثمانی، انگلیس، و اسراییل قلمداد شدند و هدف غائی آنان فروشکستن "وحدت دینی و ملّی" شمرده شد. ترویج این روایت‌ها، که ایرانیان بهائی را غریبه جلوه می‌داد، متقارن با اوج گیری دگرزدایی در سیاست‌های دولتی و کردارهای سیاسی بود. آزار بهائیان و یهودیان، مبارزه با کمونیست‌ها و "مادی‌گرایان"، و اقداماتی نظیر ترورهای سیاسی دهه ۱۳۲۰ ش. همه را می‌توان نشان روند نهادینه شدن دگرپردازی و دگرزدایی در فرهنگ سیاسی ایران دانست. این دهه که اغلب دورهٔ شکوفایی جنبش‌های مردمی شناخته می‌شود زمانهٔ پذیرش همگانی "تئوری‌های

توطئه" نیز بود. این تئوری‌ها که "دست‌های خارجی" را کارگردان امور ایران می‌پنداشتند در واقع شگردی برای دگرسازی و پاکسازی دگردینان و دگراندیشان از گسترهٔ زندگی فرهنگی و دینی و سیاسی ایران بودند.

شیوهٔ برخورد با بابیان و بهائیان در یک قرن و نیم گذشته را می‌توان به دوگونه و دو دوره کلّی تقسیم کرد. درگونه و دورهٔ نخست که در دهه ۱۲۶۰هـ. ق./ ۱۸۴۰م آغاز شد، جدل با علی‌محمد باب و اهل باب و بهاء جدل‌هایی درونی در فرجام‌شناسی (eschatology) شیعه بودند. این جدل‌های آغازین زمینهٔ دگرگونی مفهوم "امام‌زمان" و "انتظار" در فقه شیعه را فراهم آورد. درگونه و دورهٔ دوّم که کمابیش در دهۀ ۱۳۲۰هـ.ق./۱۹۴۰م. انسجام یافت، جدل‌های درونی جای به گفتمان سیاسی‌ای داد که کیشی برآمده از بطنِ فرهنگِ دینی ایران را به کلّ ساختهٔ استعمارگران قلمداد کرد. در این دوره که با افزایش فعّالیت‌های اجتماعی بهائیان مقارن بود، هیأت‌های اسلامی بسیاری در سراسر ایران برای مقابله با بهائیان تشکیل شد و به چاپ و نشر آراء خود پرداخت. در این بسیج همگانی روحانیّت شیعه، هم تشکیلات گسترده‌ای را پی انداخت، و هم گفتمان سیاسی‌ای را بر ساخت که زمینهٔ کسب اقتدار سیاسی در آستانه "انقلاب اسلامی" را فراهم آورد. غریبه‌سازی بهائیان در گفتمان سیاسی نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری مفهوم "ملّت مسلمان ایران" داشت. این گفتمان هرگونه دگر دینی را نقشه‌ای استعماری برای شکستن "وحدت ملّت مسلمان" شناساند و ایرانیانی را که با "ملّت مسلمان" هم دین و هم آرمان نبودند غیرخودی و دست نشانده خارجیان برنمود.

دکتر توکّلی پس از اشاره به نمونه‌هایی از ردّیه‌های دوران اولیّهٔ تاریخ بابی- بهائی که به مبانی دینی و فقهی می‌پرداختند اظهار داشت:

پس از این دورهٔ نخستین، جدال‌ها و مباحث علیه بابیان و بهائیان از مبانی درونی و دینی به عوامل برونی و سیاسی تبدیل شد. این برون گرایی جدلی که در دهه ۱۳۲۰ ش. رواج گرفت بجای آنکه همچون پیش به مبانی فقهی و کلامی و استدلالی بپردازد، آیین بهائی را به کلّ ساختهٔ قدرت‌های استعماری بر نمود. این نگرش برون پرداز با چاپ و پخش گستردهٔ یادداشت‌های کینیاز دالگورکی: *"اسرار پیدایش مذهب باب و بها در ایران"* که گویا برای نخستین‌بار در اوایل دهه ۱۹۴۰ درتهران به نشر رسیده بود شکلی داستانی و زودباورانه یافت.

در این یادساخته‌ها جنبشی بومی که از بطن حوزه‌های علمیه و فرهنگ شیعه برخاسته بود، حرکتی ساخته و پرداختهٔ یک دیپلمات روسی ناآشنا با دین اسلام و فرهنگ ایران برنموده شد. اگرچه این یادساخته معتقدان بسیار در میان علما و روشنفکران ایرانی داشته است، پیش فرض "یادداشت های دالقورکی" زبون و ساده انگاشتن مردم و علمای دینی ایران بود. با اشاعهٔ این نگرش تاریخی شبه مترقّی، بسیار کسان دست‌های خارجی را بانی هر اتفاقی در ایران می‌پنداشتند... این روایت داستانی که در مدت کوتاهی فراگیر شد این جنبش بومی برخاسته از بطن فرهنگ ایران را حرکتی ساخته و پرداخته یک دیپلمات روسی ناآشنا با دین اسلام و

فرهنگ ایران معرفی کرد. اگرچه این یاد ساخته‌ها، معتقدان بسیاری در میان علما و روشنفکران ایرانی داشت پیش فرض این یادداشت‌ها زبونی و ساده دلی مردم و علمای ایران بود...

سخنران پس از اشاره به دکتر فریدون آدمیت که در کتاب *امیرکبیر و ایران* کوشیده است با داستان مشابهی دیانت بابی را ساختهٔ توطئهٔ انگلیس‌ها جلوه دهد گفت:

این پیش فرض‌ها زمینه‌ساز تئوری‌های توطئه‌آمیزی بود که کیش بهائی را "مذهب سیاسی" و ساخته و پرداخته دشمنان ایران و اسلام قلمداد می‌کرد. در این نگرش اراده و انتخاب آگاهانه مردم نقش تعیین‌کننده‌ای نداشت.

غیرخودی شمردن بابیان و بهائیان که با انتشار "یادداشت‌های کینیاز دالگورکی" آغاز شده بود با تأسیس کشور اسراییل در ۱۳۲۷ هـ. ش.[۱۹۴۸م.] اوج بیشتری یافت. آیین بهائی، که پیش از پیدایش جنبش صهیونیسم در ۱۸۹۰م/۱۳۱۰هـ. ق. مرکز جهانی خود را در فلسطین بنا نهاده بود، پس از تأسیس آن کشور عامل صهیونیسم قلمداد شد. بدین ترتیب احساسات سیاسی ضد صهیونیستی در دفاع از آوارگان فلسطینی با یهودی‌ستیزی و بهائی‌ستیزی در هم آمیخت. با نزدیک شدن دولت ایران به کشور اسراییل، که در تحلیل‌های سیاسی دست نشانده‌ی دولت آمریکا شناخته می‌شد، احساسات ضدّ دولتی و ضدّ امریکائی نیز بر زنجیره بهائی‌ستیزی افزوده شد و آن را مفهومی کاملاً سیاسی داد. در این زنجیره غریبه‌سازی، هویّت ایرانی بهائیان و دلبستگی آنان به فرهنگ و کشور ایران جائی نداشت. بهائیان ایادی صهیونیسم، عامل استعمار، و دشمن ایران و اسلام شناسانده شدند...

با اوج بهائی‌ستیزی در دهۀ ۱۳۲۰، فرضیّات نژاد پرستانه‌یی که بر علیه یهودیان به کار گرفته می‌شد به بهائیان نیز نسبت داده شد. بدین سان، در گفتمان انقلابی "ایادی استعمار و عمّال صهیونیسم" برابرهایی برگزیده برای بیگانه‌سازی "بهائیان" شد. از آن جهت که دولت اسراییل دشمن سرسخت اسلام به شمار می‌آمد، پیشرفت بهائیان در گستره سیاست، اقتصاد، و فرهنگ ایران دلیلی بر تضعیف اسلام فرض می‌شد. بنا بر این بسیاری از سخنگویان و مبارزان اسلامی در دو دهۀ پیش از انقلاب بیش از هر چیزی تکیه برآن داشتند که «اسلام در موقعیت خطرناکی قرار گرفته» است... در این پنداشتِ فراگیر، تمامی برنامه‌های فرهنگی دولت از جشن هنر شیراز تا تغییر تقویم هجری کوشش‌های "فرق ضالّه و منحرف" و "ایادی استعمار و اعدای اسلام" "برای تغییر شخصیت اسلامی مملکت" دانسته شدند. در این نگرش "انقلابی" حتی مسئولیت سرکوبی‌های خشونت‌بار ساواک نیز به دوش بهائیان گذاشته می‌شد. به دیگر سخن، گفتمان انقلابی و اسلامگرا بهائیان را در تمامی سیاست های ناسنجیده رژیم شاه سهیم می‌دانست.

جنبش ضد بهائی که از دهه ۱۳۲۰ با تبلیغات اسلامی درآمیخت نقش مهمّی در تبدیل "ایمان اسلامی" به "مبارزۀ سیاسی" داشت. بجای بررسی مبانی ایمانی آیین بهائی، مبارزان اسلامی از آن پس تأکید داشتند که آیین بهائی

"مذهبی‌سیاسی" است که دولت‌های استعماری برای تضعیف اسلام برپا ساخته‌اند. بنا بر این شرکت‌کنندگان در جلسات هیئت‌های اسلامی و انجمن‌های ضدّ بهائیت بیش از پیش نگران آینده اسلام می‌بودند. تشدید این نگرانی وسیله‌ای برای تبدیل زهد و ایمان به "آگاهی سیاسی" و تشویق به مبارزه برای حمایت از اسلام بود. بدین دلیل جلسات هیئت‌ها و انجمن‌های ضدّ بهائی مکان‌های مناسبی برای جلب افراد به سوی سازمان‌هایی هم‌چون مجاهدین خلق، امّت واحده، حزب ملل اسلامی، و هیئت مؤتلفه بودند با درهم پیوستن جنبش ضد بهائی با جنبش‌های ضدّ صهیونیستی، ضدّ استعماری، و ضدّ امپریالیستی، مبارزه برای پاکسازی بهائیان به مبارزه برای سرنگونی سلطنت پهلوی تبدیل گردید. در جنبش "آزادی خواهانه مردم ایران" آزادی مدنی بهائیان اسارت "ملت مسلمان" پنداشته شد و در نتیجه جامعهٔ مدنی ایران در نیمه دوم قرن بیستم دچار تناقضی شد که همچنان ادامه دارد. **بدون بازنگری تاریخی به روایت‌ها و مطالبی که شهروندان ایران را در زادگان خویش غیر خودش و بیگانه می‌پندارند، آزادی‌خواهی آرمانی خام خواهد بود. تنها با دگر خویشی و ساختن روایت‌ها و نهادهایی دگر پذیر و دگر نواز و دگردوست زمینهٔ آزاد زیستی و تساوی شهروندی فراهم خواهد آمد.**

دکتر سیامک ذبیحی مقدم
پژوهشگر مستقل

آئین بهائی و زن ایرانی

جامعهٔ بهائی ایران از زمان پیدایش خود در نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی تا نیمهٔ قرن بیستم میلادی در جهت برابری زن و مرد که از اصول اساسی آئین بهائی است گام‌های مهمّی برداشت. در دورهٔ مورد نظر قوانین و احکامی که برابری زن و مرد را ترویج می‌نمود به تدریج بسط یافت و به اجرا درآمد و ضوابط و رسومی که ناقض حقوق زنان بود ممنوع گردید.

همچنین بهائیان ایران تشکیلاتی را بنا نهادند که در سراسر جامعهٔ بهائی گسترش و نفوذ داشت و مسئول و ضامن اجرای قوانین و اصول بهائی بود. به این ترتیب، زنان بهائی نه تنها رسماً از حقوق بیشتری برخوردار بودند، بلکه عملاً نیز به نهادهایی که حافظ حقوق آنها بود دسترس داشتند. زنان بهائی با گذشت زمان در این تشکیلات بیش از پیش مشارکت یافتند. به علاوه، بهائیان ایران در مقایسه با اکثر مردم کشور زودتر به تعلیم و تحصیل دختران توجّه نشان دادند و به بنای مدارس دخترانه که درهای آن به روی پیروان همهٔ ادیان گشوده بود اقدام نمودند و ضمناً به تقویت توانایی‌های زنان همّت گماردند، و این همه راه را برای مشارکت بیش از پیش بانوان در امور جامعهٔ بهائی هموار ساخت. در نتیجهٔ این تحوّلات، در دههٔ ۱۹۵۰ میلادی، میزان سواد در میان زنان بهائی ظاهراً

بسیار بالاتر از میانگین میزان سواد در میان زنان ایران بود؛ زنان بهائی از حقوقی بسیار بیشتر از آنچه مطابق قانون مدنی ایران به زنان تعلّق می‌گرفت برخوردار بودند و در ادارهٔ امور و تصمیم‌گیری در جامعهٔ بهائی نیز شریک بودند.

سخنران پس از شرحی دربارهٔ مدارس دخترانه‌ای که بهائیان تأسیس نمودند اظهار داشت:

سال ۱۸۷۳ میلادی را می‌توان سرآغاز بسط و تحوّل قوانین بهائی راجع به خانواده شمرد. بهاءالله در آن سال *کتاب اقدس* را که حاوی اصول قوانین بهائی است نوشت. پس از آن، در دورهٔ جانشینان او، عبدالبهاء و شوقی افندی، بسیاری از جوانب و جزئیات قوانین بهائی معلوم شد. به علاوه، در دورهٔ شوقی افندی، تشکیلات بهائی به نحوی منظّم در سراسر ایران تأسیس شد و بدین طریق ابزاری که ضامن اجرای قوانین بهائی باشد به وجود آمد. اصل کلّی در آئین بهائی برابری کامل میان زن و شوهر است. امّا قوانینی که شرط تحقّق این اصل است به تدریج بسط یافته و اجرا شده. مقصد اصلی از تدرّج در بسط و اجرای قوانین بهائی یکی این بوده که از شدّت مخالفت با جامعهٔ بهائی کاسته شود و دوّم اینکه در نفس جامعهٔ بهائی که طبیعتاً تحت تأثیر فرهنگ مردسالارانهٔ مشرق‌زمین قرار داشت کمتر اصطکاک به وجود آید. نمونهٔ گویایی از بسط و اجرای تدریجی قوانین بهائی اجرای حکم تک‌همسری در جامعهٔ بهائی است...

بهاءالله در *کتاب اقدس* و متمّم آن حدّ اقلّ سنّ ازدواج را بالا برد و آن را برای زن و مرد مساوی قرار داد؛ بر رضایت زن در ازدواج تأکید کرد؛ برای حقّ مرد به طلاق قیودی تعیین نمود؛ برای زن حقّ طلاق قائل شد؛ و ازدواج تحلیل را منع کرد. همچنین ازدواج و طلاق را در زیر نظارت نهادهای انتخابی بهائی که امروزه به نام محافل روحانی معروفند قرار داد که در حفظ حقوق زنان مؤثر است. به علاوه، بهاءالله برای زنان حقوق بیشتری در ارث تعیین نمود...

در اینجا فرصت نیست که از موادّ مربوط به خانواده در قانون مدنی ایران که دردورهٔ رضا شاه تصویب شد بحث کنم و آنها را با قوانین بهائی مقایسه نمایم. کافیست ذکر کنم که موادّ مزبور اساساً مبتنی بر فقه شیعه بود و با قوانین بهائی تفاوت فاحش داشت... اگر توانمندی بانوان را با معیار حقوق قانونی و میزان تحصیل آنها بسنجیم باید گفت که حدود یک قرن بعد از پیدایش آئین بهائی، جامعهٔ بهائی ایران از نظر توانمندی زنان در مجموع نسبت به محیط خود بسیار پیشی گرفته بود.

دکتر رامین جهانبگلو
استاد علوم سیاسی و پژوهشگر مرکز اخلاق
دانشگاه تورنتو

آشتی ملّی و بخشش

تاریخ ایران تاریخ فجایع بسیاری است و

ایرانیان بطور کلّی ملّتی فاجعه زده هستند که به دلایل زخم‌های گذشته هنوز موفق به ایجاد روحیه مشارکت سیاسی و آشتی ملّی در چهارچوب جامعه خود نشده‌اند. ولی به قول آلن پیتون نویسنده کتاب معروف ***بنال وطن***، «وقتی انسان درگیر زخم عمیقی است که به او وارد شده، تنها راه التیام بخشش است، وگرنه هیچگاه از این زخم رهایی نخواهد داشت».

جوامعی که درگیر خشونت‌های سیاسی بوده‌اند برای درمان زخم‌های خود از مکانیسم‌های حقوقی و صلح‌آمیز گوناگونی در سطوح ملّی و بین‌المللی استفاده کرده‌اند. مهم‌ترین این مکانیسم‌ها قانونمداری و همکاری‌های حقوقی در زمینه‌های بین‌المللی با تأکید هرچه بیشتر بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های سازمان ملل متحد است. طبیعتاً بدون قانونمداری و تأکید بر اعلامیه جهانی حقوق بشر گذار به دموکراسی از حد شعار فراتر نخواهد رفت و سیاستمداران و حاکمان به شهروندان خود پاسخگو نخواهند بود.

ولی شاید برای هر ملّتی بالاترین درجه پاسخگویی بازنگری حافظه سیاسی خود باشد از طریق سرپوش برداشتن از نکات کدر تاریخ معاصرش و عیان کردن لحظات بی‌مسئولیت مدنی شهروندان آن کشور. در ممالکی چون ایران که تاریخ استبداد طولانی‌تر از دوران آزادی‌های سیاسی بوده است، شهروندان ایرانی بیشتر به فرار از مسئولیت مدنی خود و عدم قبول نقش خود در ایجاد و ابقا دیکتاتورها و دیکتاتوری‌ها گرایش داشته‌اند... هر یک از ما می‌کوشیم تا حد امکان اشتباهات سیاسی خود را به فراموشی بسپاریم و مسوولیت اعتلای خشونت در جامعه ایران را به گردن حکومت‌های داخلی و خارجی بیاندازیم. حال آنکه مسألهٔ اصلی آینده ایران تغییر حکومت و جابجایی قدرت نیست، بلکه بحث دربارهٔ گذار به جامعه‌ای است که قابلیت مهار خشونت سیاسی و رویارویی عادلانه با بی‌عدالتی ها، تعصّب‌ها و کوته‌اندیشی‌ها را دارد...

طرح مسأله بخشش و آشتی ملّی در ایران در این پرسش خلاصه می شود:

«قابلیت سیاسی و فرهنگی ملّت ایران برای رویارویی با حافظهٔ تاریخی خود و زخم‌های گذشته چیست؟»

هر ملّتی برای اندیشیدن حافظه تاریخی خود دارای استراتژی حافظه سازی خاص خود است که بطور معمول برای حفظ بخشی از حقایق تاریخی آن را تبدیل به شواهد سیاسی می‌کند و بخشی را در تاریکی تاریخ مدفون می‌سازد.

شاید مهم‌ترین دستاورد فرایند آشتی ملّی کم کردن فاصلهٔ میان زخم‌های تاریخی و حقایق تأویل و تفسیر شده است. از این جهت طرح ایدهٔ آشتی ملّی نه تنها پرسش حافظهٔ تحمیل شده به ملّتی را به بحث می‌گذارد، بلکه پرسش مهمّ‌تری، یعنی بازشناسی و پذیرش اشتباهات آن ملّت را هم مطرح می‌کند. از این‌رو، تنها راه برای رسیدن به بحث آشتی ملّی تغییر دستور زبان سیاسی معمول است که با تأیید خشونت و تأکید بر جابجایی قدرت همراه است. در واقع دو رسالت مهمّ دستور زبان سیاسی جدیدی که با فکر آشتی ملّی و بخشش همراه است مشروعیت‌زدایی از فرهنگ خشونت و مبارزه با فرهنگ دروغ و دروغگویی در جامعه امروز ایران

است.

مبارزه با دروغ و کوشش مستمر برای حقیقت‌یابی، تعلیمی است که باید شهروندان ایرانی به خود و نسل‌های آتی جامعه خود بدهند. بی شک این بزرگترین چالشی است که امروز در مقابل فعالان مدنی جامعهٔ ایران قرار گرفته است... بنا بر این طرح پرسش آشتی ملّی در جامعه ایران عرفاً کوششی سیاسی نیست، بلکه تمرینی مدنی است برای پیشبرد اخلاق مدارا، مسوولیت پذیری و حقیقت گویی همراه با مبارزه با فرهنگ کینه و نفرت.

بطور مسلّم تنها راه دگرگون ساختن قوانین ناعادلانه و افکار و رفتار غیرانسانی در قبال زنان، کودکان، اقلیت‌های دینی، قومی و جنسی ایجاد مکانیسم‌های خشونت‌پرهیز شهروندی و طرح بحث آشتی ملّی برای آینده‌ای نزدیک در ایران است. شاید به همین دلیل در ایران امروز شعار مبارزه برای آزادی و علیه استبداد لازم ولی کافی نیست، زیرا هیچ چیز ضامن این نیست که برخی از گروه‌ها و ائتلاف‌های سیاسی در ایران و در خارج از ایران که خود را از مشروع‌ترین مخالفان استبداد در ایران می‌دانند، فردای پیروزی تبدیل به حکومت‌های استبدادی جدیدی نشوند.

*

هم‌چنین یکی از خطراتی که آینده سیاسی جامعهٔ ایران را تهدید می‌کند این است که روحیه خستگی اجتماعی و اقتصادی و بلاتکلیفی سیاسی که بر جامعه حکمفرماست خیلی زود تبدیل به فرهنگ قهر و خشونت و نفاق ملّی شود و خیلی‌ها به این نتیجه برسند که برای مرهم گذاشتن بر زخم‌های چند دهه گذشته باید زخم‌های جدیدی را بوجود آورد. ولی در حقیقت مکانیسم آشتی ملّی برای ایجاد زخم‌های جدیدی میان شهروندان ایرانی نیست بلکه جایگزین کردن سیاست ترس و فرهنگ خشونت و قهر با همزیستی خشونت‌پرهیز و حس همدلی و اعتماد میان شهروندان ایرانی است. همچنین بحث آشتی ملّی در جهت ایجاد حرکت پاسخگویی تدریجی قدرت و قدرتمندان به شهروندان، شهروندان به یکدیگر، و رابطه گفتگویی و انتقادی جامعه ایران با گذشته و آینده خود است... بخشش به معنای فراموشی نیست، بلکه همواره همراه با یادآوری اشتباهات گذشته و امکان عبور از جراحت های آن است.

به عبارت دیگر، بخشش به معنای زیر پا گذاشتن عدالت نیست، بلکه به منظور جلوگیری از بی‌عدالتی‌های آتی است چون اگر منظور از عدالت قصاص باشد، عدالت خواهان هیچگاه قابلیت ترمیم آسیب‌های وارد شده به حافظهٔ تاریخی ملّت ایران را نخواهند داشت...

باید بر این نکته توجه داشت که دستیابی و رسیدن به آشتی ملّی در ایران بدون ایجاد روند خشونت زدایی در این جامعه غیر ممکن است. از این‌رو احیای فکر آشتی ملّی در ایران فقط مستلزم مبارزه با مسوولان قتل و شکنجه و کشتار نیست ولی همزمان با لغو مجازات اعدام و اندیشه انتقام جویی و جنایت همراه است. از این‌رو تا زمانی که خواست عدالت و مجازات عاملان و آمران نقض حقوق بشر در ایران با اندیشه و عمل جنایت‌های جدیدی همراه است جامعه آتی ایران از فرهنگ خشونت خلاصی نخواهد داشت... ■

ورقی از دفتر خاطرات

خاطراتی از کنفرانسی بزرگ در ارض اقدس

شفیقه فتح‌اعظم

در نوامبر ۱۹۶۷ (۱۹۶۷.۱۱.۱۲) که ۱۵۰ سال از تولّد جمال مبارک می‌گذشت، بیت العدل اعظم به دنیای بهائی اعلان فرمود که از ۲۳ تا ۲۵ اگست ۱۹۶۸ جشنی عظیم در پالرمو پایتخت جزیرهٔ سیسیلی در قلب مدیترانه که در صد سال پیش حضرت بهاءالله را از راه آن دریا از ادرنه با کشتی به سجن اعظم تبعید نمودند، تشکیل شود و بشارت دادند که پس از اختتام کنفرانس شرکت‌کنندگان اجازه دارند که به ارض اقدس مشرّف شوند. در حدود ۲۰۰۰ نفر از ۶۷ کشور در پالرمو مجتمع شدند. هتل‌های آن شهر کوچک ششصد هزار نفری پر شده بود. نمایندهٔ بیت العدل اعظم در آن کنفرانس ایادی امرالله جناب دکتر ورقا بودند که تا اواخر حیاتشان مکرّر از کنفرانس پالرمو یاد می‌کردند و روحانیّت و خلوص احبّای سیسیلی را با هیجان و شعف زایدالوصف بیان می‌فرمودند. در این کنفرانس عدّهٔ کثیری نیز از احبّای ایران شرکت کردند و شاید این آخرین باری بود که احبّای مظلوم ایران در نهایت آزادی توانستند در یک گروه بزرگ در یک کنفرانس بهائی مجتمع شوند.

شرکت مسافربری سمندری تحت سرپرستی جناب روح‌الله سمندری با همکاری افراد فامیل خصوصاً برادرزادهٔ خوشرو و خوشخوی ایشان شهید مجید بهمن سمندری در نهایت جدیّت و صمیمیّت و نظم و ترتیب به تمشیت امور و اعزام زائرین موفّق بودند و هر دو هفته یک بار گروه‌های زیارتی را از ایران به ارض اقدس می‌آوردند و تمام تسهیلات آنان را از هتل و تور بعد از زیارتشان فراهم می‌کردند.

آژانس مسافرتی سمندری در این کنفرانس ابتکاری کرد و ۲۷۸ نفر از احبّای ایران را از پالرمو با یک کشتی دربست از همان مسیر دریایی که صد سال پیش مسیر حضرت بهاءالله به ارض اقدس بود (در سال ۱۸۶۸ در نهایت

سختی در گرمای طاقت‌فرسای ماه اوت به مقصدی نامعلوم پیموده بودند)، به حرکت درآمد. تاریخ کنفرانس ارض اقدس از ۲۶ تا ۳۱ ماه اوت بود. قریب ۲۰۰۰ نفر از راه زمین و هوا و دریا وارد خاک اسرائیل شدند. این اوّلین مجتمع بزرگی بود که در کشور جدیدالتأسیس اسرائیل تشکیل می‌شد در حالی که این خبر در جرائد و رادیوهای اسرائیل منعکس شد.

اتوبوس‌های متعدّد از فرودگاه و ساحل دریا احبّاء را به حیفا می‌رساندند. برای رسیدگی به این اجتماع و ترتیب اسم‌نویسی آنها محلّ بزرگی با گنجایش کافی نبود لذا بیت العدل اعظم ساختمان بزرگی را در وسط شهر که محلّ دانشکدهٔ فنّی حیفا معروف به تکنیون بود اجاره کرده بودند.

در آن زمان تعداد کارمندان مرکز جهانی نیز چندان نبود که از عهدهٔ رسیدگی به این جمعیّت بزرگ برآید. لهذا بیت العدل برای اوّلین بار ۶۰ نفر از جوانان داوطلب را دعوت فرمودند که از یک ماه قبل از کنفرانس به ارض اقدس بیایند و برای راهنمایی و خدمت زائرین هنگام زیارت اماکن متبرکه کمک باشند. از آن جوانان دیروز، امروز خادمان عالیقدر عالم بهائی پدید آمده است.

باری به قدری خادمان مقیم ارض اقدس کم بودند که به خاطر دارم در روزهای اوّل اسم‌نویسی از دو پسر خردسال ما که یکی ۹ ساله و دیگری ۱۰ ساله بود دعوت کردند که برای ترجمه کنار مأموران اسم‌نویسی بنشینند مخصوصاً در مورد زائرینی که غالباً زبانی به غیر از فارسی نمی‌دانستند کمک این دو که فارسی می‌دانستند و در مدرسهٔ عربی که درس می‌خواندند زبان‌های عربی و انگلیسی و فرانسه را تا حدّ متوسطی صحبت می‌کردند، مغتنم بود. هر روز ساعت ۷ صبح دو نفر از منشی‌ها دنبالشان می‌آمدند و آن دو را می‌بردند، کنار میز خود می‌نشاندند که بخصوص برای ایرانی‌ها ترجمه کنند. بقدری بچّه‌ها از این خدمت خوشحال بودند که بر خلاف روزهای مدرسه که قرار بود چندین بار آنها را صدا کنیم تا بیدار شوند، در آن روزها سحر از خواب بر می‌خاستند و فوری بعد از حمام و پوشیدن لباس‌های مرتب عازم پست خود می‌شدند. از یکی از بستگان شنیدیم که وقتی که ایشان جلوی میز اسم‌نویسی می‌رسند و بچّه‌ها را می‌بینند با اشتیاق فراوان می‌گویند من دایی پدر شما هستم بیا جلو تا ببوسمتان. یکی از پسرهایم که ایشان را ندیده و نمی‌شناخت جواب می‌دهد که الآن موقع خدمت و وظیفه است، وقت ماچ و بوسه نیست!

باری بیت العدل اعظم برای تجمّع احبّاء در کنفرانس ارض اقدس طرح بدیعی ریختند دستور دادند که دو قطعهٔ بزرگ از باغچه‌های حول روضهٔ مبارکه را که روبروی دیوار جنوب غربی قصر مبارک بود موقّتاً مسطح کرده و آمادهٔ نشستن برای دو هزار نفر کنند. این دیوار در سمتی بود که انتهای ایوانش به اطاق جمال مبارک می‌رسید و حاضرین می‌توانستند در محلّی که نشسته بودند از دور آن جا را زیارت کنند.

در خیابان باریکی کنار باغچهٔ نزدیک مدخل به محلّ کنفرانس میزهایی با تنگ‌های

آب و شربت که در آن گرمای شدید بعد از ظهر بسیار گوارا بود گذاشته شده بود. ناچار اجتماع به این بزرگی مستلزم آن بود که از لحاظ امنیّتی به پلیس عکا خبر داده شود و پلیس و یک آمبولانس و تجهیزاتش را نیز احتیاطاً مهیا کرده بودند.

یکی از خادمان انگلیسی ارض اقدس به نام آقای جان وید مسئول انتظامات این احتفال عظیم بود که با رئیس پلیس مسئول ناحیهٔ شمال در نظم و نسق امور هماهنگی می‌کرد. ایشان ناگاه ملاحظه می‌کنند که درست نزدیک ساعت کنفرانس که قرار بود با او مشورتی کند اثری از آقای پلیس نیست! آقای وید از این غیبت بسیار نگران می‌شود (در آن روزها هم که وسائل ارتباطی چون تلفن‌های دستی نبود) متعجّبانه و متفکّرانه به این طرف و آن طرف نگاه می‌کرده که ناگهان ماشین پلیس نمایان می‌شود. با تعجّب از پلیس که از ماشینش پیاده می‌شده می‌پرسد کجا رفته بودی؟ می‌گوید راستش رفتم زن و بچّه‌ام را بیاورم و منظره‌ای را به آنها نشان بدهم که فقط با وصفش باور نمی‌کردند. به آنها گفتم بیایید و ببینید که ۲۰۰۰ نفر که روی نیمکت‌های چوبی یک جا جمع شده زیر آفتاب داغ نشسته‌اند بدون این که صدایی از کسی برآید و یا با انداختن بطری‌های آب و کیسه‌های نایلون پر از خوراکی آرامش را بر هم بزنند.

*

در ساعت ۴ بعدازظهر مراسم شروع شد. از درِ قصر مبارک حضرات ایادی و اعضای بیت العدل اعظم وارد شدند. پیشاپیش همه حضرت امة البهاء روحیّه خانم تشریف آوردند. همه در مقابل شرکت‌کنندگان پشت بر دیوار قصر نشستند و جلسه شروع شد.

امة البهاء با وقار همیشگی پشت بلندگو قرار گرفته و جلسه را افتتاح فرمودند. در میان بیانات خود به زبان انگلیسی ناگهان این لوح حضرت عبدالبهاء را به زبان فارسی با لهجهٔ بسیار شیرین خود خواندند:

ای یار روحانی آن یوسف اسرار به بازار درآمد
ای چشم تو روشن ای چشم تو روشن... الخ

سپس بیانات مؤثّری دربارهٔ مقام حضرت بهاءالله و با اشاره به شرحی که پرفسور براون دربارهٔ جمال مبارک نوشته است صحبت خود را به زبان انگلیسی خاتمه دادند. پس از آن حضرات ایادی مناجات‌هایی تلاوت و از بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله به زبان‌های فارسی و عربی تلاوت شد و در پایان جلسه زیارتنامهٔ جمال مبارک توسط جناب فیضی تلاوت شد و بعد حضرات و سپس انبوه جمعیّت احبّاء پشت سر ایشان به حرکت درآمدند و حول روضهٔ مبارکه طواف کردند، این طواف در سکوتی مطلق انجام گرفت و تنها صدای ریگ‌های زیر اقدام طائفین حول روضهٔ مبارکه بود که به گوش می‌رسید. بدین ترتیب پروگرام پرهیجان روز اوّل به انتها رسید.

روز بعد قرار بود که زائرین در حیفا از خیابانی که به شاهراه ملوک معروف است از پله‌ها به طرف مقام اعلیٰ روانه شوند. این جمعیّت دوهزار نفری با لباس‌های رنگارنگ گوناگون که نمایندهٔ اقوام متعدّد بودند، با کمال

توجّه از پله‌های کوه کرمل بالا می‌رفتند تا جبین بر آستان حضرت باب بسایند چشم بر آن بنای زیبا دوخته آرام و در سکوت مطلق قدم بر می‌داشتند. در دو طرف پلکان گل‌های رنگارنگ و سروهای بلندقامت موزون و درختان سبز زیتون جلوهٔ خاص داشت و چون به عقب سر بر می‌گرداندید دریای آرام و لاجوردی مدیترانه نمایان می‌شد. منظره‌ای بس دیدنی بود. نکتهٔ جالبی به خاطرم می‌آید که در اطراف پلکان هنوز خانه‌هایی قرار داشت که ساکنینش یهودیان و اعراب اسرائیلی بودند، همگی از منازل خود بیرون آمده و به تماشای این خیل عاشقان ایستاده بودند و بدون برنامه‌ای خود به خود سینی‌هایی با لیوان‌های آب بر دست داشتند که اگر کسی در آن هوای گرم تشنه باشد آب بنوشد. رأفت و محبّت این مردمان بسیار مؤثّر بود.

کم‌کم زائرین به حول مقام اعلیٰ رسیدند و در نهایت آرامش این فوج عشاق به حریم مقصود رسیدند و در نهایت خلوص سر به آستانش نهادند.

روز سوّم برنامهٔ زیارت شمایل مبارک در محفظهٔ آثار بود که از صبح ساعت ۸ گروه‌های کوچک ده نفری شروع شد و تا پاسی از شب ادامه داشت. در تمام این مدّت جوانان عزیزی که به خدمت طلبیده شده بودند، قدم به قدم در مسیر زائرین برای کمک و راهنمایی ایستاده بودند و بدین ترتیب این سه روز زیارت به انتها رسید و امّا کشتی حامل یاران ایران درین سه شبانه‌روز در بندر حیفا لنگر انداخته بود و شب‌ها ایرانیان به کشتی خود می‌رفتند و در این دو سه شب عدّه‌ای از احبّای حیفا و بعضی از حضرات ایادی و از اعضای بیت العدل به دیدن آنها می‌رفتند و در سالن تجمع کشتی ساعاتی به تلاوت آیات و اشعار و مناجات دوستان می‌گذشت و روز آخر در حالی که همگی در آستانهٔ کشتی ایستاده و چشم بر ملکهٔ زیبای کرمل دوخته بودند کشتی آرام چون قویی خرامان از انظار ناپدید شد.

*

و امّا از اتفاق غیرمترقبه در آن چند روز بیماری جناب سمندری ایادی امرالله بود. ایشان چند روز قبل از ورود زائرین از ترکیه به ارض اقدس همراه پسرشان جناب دکتر مهدی سمندری به حیفا رسیدند و در مسافرخانهٔ حیفا ساکن شدند. روز ورودشان به خدمتشان رسیدیم، مشتاقانه حضورشان رفتم. فرمودند که بسیار خسته هستم راستش را بگویم من گمان می‌کردم که دیگر این بار از دروازهٔ ملکوت به حیفا خواهم آمد ولی باز از دروازهٔ ناسوت آمدم. عرض کردم که من چه می‌توانم برایشان انجام دهم. فرمودند اگر برایم سوپی تهیه کنی خوبست. فوری به منزل رفتم و مشغول تدارک پختن سوپ شدم وقتی که می‌خواستم به مسافرخانه بروم خبر شدم که جناب سمندری را به بیمارستان برده‌اند. به آنجا رفتم. جثهٔ نحیف‌شان را روی تخت بیمارستان دیدم با صدای لرزان از این که سوپ برایشان برده‌ام اظهار ممنونیت کردند. دیگر نمی‌دانستم که این دیدار آخرین با ایشان است. جناب سمندری قرار بود که در بهجی زیارتنامه را تلاوت کنند که نتوانستند در آن روز در پروگرام شرکت کنند و

جناب فیضی به جای ایشان تلاوت کردند. روز بعد از اختتام پروگرام و حرکت احبّاء به مقصد خود جناب سمندری صعود نمودند.

فراموش نمی‌کنم که روزی در هندوستان منزل ما تشریف داشتند. در ضمن صحبت فرمودند که من در زندگیم هیچوقت آرزوی ثروت و مکنت و راحت نکرده‌ام ولی فقط یک آرزو دارم، من تشییع جنازه مجلّل دوست می‌دارم و آرزو دارم که در حیفا در جوار مرقد معلّم و مرشد عزیزم جناب میرزا حیدر علی مدفون شوم. عجیب است که این آرزوی ایشان تحقّق پذیرفت. هنوز عدّهٔ از احبّاء که در تدارک مراجعت یا هنوز در اسرائیل در شهرهای دیگر بودند، این خبر را شنیدند و با کسب اجازه از بیت العدل اعظم برای شرکت در تشییع ایادی امرالله به حیفا مراجعت کردند. صندوق جسد جناب سمندری را از بیت مبارک حضرت عبدالبهاء پس از ادای نماز به طرف گلستان جاوید حیفا حرکت دادند. تعداد ماشین مشایعت کنندگان به قدری زیاد بود که به غیر از چند ماشین پشت ماشین حامل جسد حرکت ماشین‌ها غیرممکن بود و احبّاء پیاده و دوان دوان خود را به گلستان جاوید رساندند. محوطهٔ گلستان مملو از جمعیّت بود و حتّی عدّه‌ای پشت دیوار در خیابان ایستاده بودند و غریب این که جناب سمندری پایین پای معلّم خود جناب میرزا حیدر علی مدفون شدند و بدین وجه آخرین آرزوی ایشان برآورده شد. ■

خانواده‌های شهدا چه کشیدند؟

«قلب عبدالبهاء نهایت تعلّق به بازماندگان شهدا دارد و به درگاه الهی عجز و نیاز می‌نماید که ای پروردگار مهربان این بازماندگان نهال‌های گلشن شهادتند به امطار فضل و موهبت تر و تازه فرما تا به نهایت لطافت و طراوت مبعوث گردند و شمع شهدای بزرگوار را روشن کنند و کشتزار آمال فدائیان را سبز و خرّم فرمایند».

مهرآیین مودّت

متجاوز از یکصد و شصت سال از ظهور امر مبارک در ایران می‌گذرد در طیّ این مدّت هزاران نفس نفیس در این سرزمین مقدّس به علّت ایمان و اعتقادشان به این آئین الهی مورد ظلم و ستم معاندین و معرض حمله و هجوم و غارت و آزار و شکنجهٔ آنان قرار گرفته و به شهادت رسیده‌اند. اینان تاریخ زرّین این امر نازنین را به خون خویش نگاشته و با استقامت و فداکاری و تحمّل هرگونه صدمه و آزار باعث شهرت و پیشرفت امرالله گشته و مصداق بیان مبارک حضرت ولیّ مقدّس امرالله هستند که می‌فرماید:

احراق دماء مطهّرهٔ شهیدان ایران است که در قرن نورانی و عصر گوهرافشان اعزّ ابهائی روی زمین را بهشت برین نماید و سراپردهٔ وحدت عالم انسانی را کما نزّل فی الألواح در قطب آفاق مرتفع سازد و وحدت اصلیّه را جلوه دهد و صلح عمومی را تأسیس فرماید عالم ادنیٰ را مرآت جنّت ابهیٰ گرداند و یوم تبدّل الأرض غیر الأرض را بر عالمیان ثابت و محقّق نماید.

در اینجا سخن از تاریخ گذشته، و عصر رسولی امر که هزاران تن به شهادت رسیدند نیست بلکه گوشه‌ای از مشاهدات نویسنده از مصایبی است که در جمهوری اسلامی بر سر بهائیان آمده است.

باید دانست که این مظالم و سختی‌ها تنها بر شهدای نازنین وارد نیامده بلکه خانوادهٔ آنان نیز متحمّل شکنجه و آزار بسیار و رنج و تعب و مصائب بی‌شمار شده‌اند. این عزیزان در غیاب همسران و پدران و سرپرستان و نان‌آوران خانواده سختی‌های ناگفتنی کشیده و ضربات روحی و جسمی ترمیم ناپذیر تحمّل کرده‌اند.

تنی چند از این همسران جوان باردار بودند و نوزاد آنان هرگز روی پدر به خود ندید و بسیاری از آنان دارای اطفال نوزاد و خردسال بودند که نیاز به مهر پدر و سرپرستی او داشته‌اند. بعضی خود بیمار و نیازمند به پرستار بوده‌اند. چه بسیار از این عزیزان که پس از اعدام همسران و مصادره و تصرّف خانه و کاشانه و اموالشان در به در و خانه به دوش شده و سر پناهی نداشته‌اند و اگر دیگر احبّاء که خود در

ای یاران عبدالبهاء... از آنچه وارد محزون مباشید مغموم مگردید بلا در ره بهاء موهبت است، جفا مسرّت است، ولولهٔ شوق و وله است، زلزلهٔ هلهله و طرب است، اسیری امیری است، تالان و تاراج دیهیم و تاج است، مصادره و یغما عطیّهٔ کبریٰ است، ایّام درگذر است و زندگانی بی‌ثمر مگر نفوسی که عمر خویش در ره حقّ به اضطراب و تشویش گذرانند و زهر و نیش بچشند و این نفوس از زندگانی ثمر یابند و نتیجه و اثر بگذارند و بجهان دیگر شتابند و موهبتی خوشتر یابند، مهد عنایت بستر کنند و افسر یختصّ برحمته من یشاء بر سر نهند. خوشا بحال شما طوبی لکم و حسن مأب و علیکم البهاء الأبهی ع ع

وضعی بهتر از آنان نبودند به دادشان نمی‌رسیدند معلوم نبود که چه به سر آنان می‌آمد.

در بسیاری دهات و شهرهای دورافتاده هر شب و هر روز به منازل بهائیان حمله بردند، به آنها تهمت زدند و ناسزا گفتند، خانه‌هاشان را سوزاندند و همسران و پدران و فرزندان جوان آنها را به اسارت و زندان بردند و برخی را به قساوت هرچه تمام‌تر کشتند. به این نیز اکتفا نکرده اموالشان را به یغما بردند. این بهائیان مظلوم فریادرسی جز حقّ نداشتند. اطفال معصومشان با ترس و لرز شاهد این وقایع بوده و فقط خدا می‌داند که در قلب لطیف و دل نازک آنها چه می‌گذشته...

در مواردی که مردان خانواده‌ها اعم از شوهران، فرزندان و یا پدران اغلب اسیر زندان و یا مفقود الأثر بودند، همسران و مادران و خواهران هر روز ساعت‌ها به دنبال یافتن اثری از عزیزان خود و دسترسی به محلّ زندان آنان در پشت در ادارات و مراجع مختلف برای دادخواهی و یا ملاقات مسئولین امر در انتظار ایستاده، تحمّل هرگونه تهمت و افترا و اهانت و اعتراض نمودند و از هیچ کوششی برای یافتن گمشدگان و دفاع از حقوق ایشان و رفع اتّهام از آنان دریغ ننمودند. تحقیر شدند توهین شنیدند ولی هرگز تسلیم نشدند. تنها مسئلهٔ دادخواهی و تعقیب کار آنها نبود بلکه این خانم‌های مظلوم و ستمدیده با دلی خونین بایستی خانوادهٔ خود را دلداری داده و بار مخارج زندگی را نیز به دوش بکشند. تأمین مخارج خانواده در آن شرایط سهمگین کار آسانی نبود و بسیاری از این عزیزان که قبلاً از زندگانی راحتی بهره‌مند

بودند حال می‌بایست برای سدّ جوع خود و خانواده و کمک به همدردان جامعه به کارهای شاقّ دست بزنند. و اینها همه در حالی بود که لحظه‌ای تأمین نداشتند و نمی‌دانستند که چه وقت به منازل آنها دوباره حمله خواهد شد تا آنچه به زحمت بدست آورده‌اند به غارت رود.

برای نمونه در یکی از دهات پنج نفر اعضای محفل محلّ را پس از ماه‌ها زجر و زندان به قتل رسانیدند و حتّی به منازل ساده و محقّر آنان نیز رحم نکردند. وقتی که برای تصرف خانهٔ یکی از آن عزیزان حمله نمودند مادر مظلوم مشغول طبخ نان برای اطفال خود بود. او را مجبور به خروج کردند آن خانم معصوم در نهایت مظلومیّت کمی از آن نان‌ها را در دستمالی پیچید تا برای سدّ جوعشان همراه ببرد ولی آن ظالمان آن تکّهٔ نان را هم گرفتند و آن اطفال مظلوم را همراه مادر از خانه دست خالی بیرون نمودند...

بسیاری از خانواده‌ها اطفالشان در خارج مشغول تحصیل بودند و آنها برای تهیّه مخارج آنان و ارسال ارز تحصیلی در منتهای زحمت افتادند. مسئولین امر طبق مقرّرات وجود پدر را برای گرفتن ارز تحصیلی لازم می‌دانستند ولی پدر یا به شهادت رسیده بود و یا در زندان اسیر و یا ربوده شده و از او خبری نبود. حال چگونه می‌شد این مسئله را به مأمورین که دشمن دیرین بودند عنوان نمود؟ یا باید اطفال در خارج گرسنه می‌ماندند و یا باید مادر به هر مصیبت وجهی برای آنان از طرق مختلف و به بهای گران تهیّه و ارسال می‌داشت که این امر نیز خود بسیار خطرناک بود...

گروهی از این خانواده‌های معصوم که بعد از اعدام همسر و نان‌آور خانواده و مصادره و ضبط اموال و حتّی اوراق و عکس‌های خانوادگی و مدارک ضروری آنان، جائی برای سکونت نداشته و خود نیز در معرض خطر بودند ناچار تحمّل هرگونه بلا را نمودند و از طرق مختلفه خود را به خارج از کشور رسانیدند. اینان پس از ماه‌ها آوارگی و طیّ مسافت‌های طولانی و مواجهه با هرگونه خطر جانی به دیار غربت رفتند ولی همین امر هجرت و ترک وطن و سکونت در دیار غربت خود موجب گرفتاری‌های جدیدتر و اشکالات بیشتر بود. زندگانی در مملکتی غریب با فرهنگ و زبانی غیراشنا و آب و هوایی نامأنوس آن هم در شرایط روحی سخت اغلب با خود ناراحتی‌های دیگر می‌آورد که بیماری‌های مختلف چه جسمانی و چه روانی در پی داشت. چه بسیار این خانم‌ها که هرگز در وطن خود کار نکرده بودند ناچار و از روی استیصال با عدم آشنائی کامل به زبان و فرهنگ تن بهر کاری درداده و شبانه روز کوشیده‌اند تا نه تنها مخارج خود را تأمین نمایند بلکه مقادیری هم برای عزیزان خود در ایران که محروم از کار و تحصیل هستند بفرستند. چه بسیار خانواده‌ها که سال‌ها از دیدن فرزند و یا والدین خود محروم مانده و حسرت دیدار همدیگر را داشته و دارند و به علل عدم امکان خروج از کشور و عوامل دیگر این آرزو را به گور برده‌اند. ناگفته نماند که اطفال این عزیزان آواره هم در دیار غربت بار محنت فراوان به دوش کشیده و هر کدام علیرغم تنهائی و دوری از خانواده برای تحصیل به کارهای صعب و طاقت فرسا تن در داده‌اند. دوری از خانواده و از دست دادن پدر و نداشتن

سرپرست و یار و غمخوار و اجبار به کار شاقّ همراه با تحصیل چه بسا موجبات ناراحتی‌های جسمی و روحی شدید این نوجونان و جوانان معصوم را فراهم نموده و این حالات روحی در زندگی آنها آثار بد بسیار گذاشته و نتائج وخیم ببار آورده است. البتّه بسیاری از این جوانان معصوم علیرغم این مشکلات با نهایت استقامت با تحمّل سختی و مشقّت به تحصیلات ادامه داده و با درجات عالی علمی موفّقیّت‌های زیادی کسب نموده‌اند.

تحمّل این مصائب و بلایای لاتحصی جز به قدرت ایمان و ایقان، توکّل و تمسّک و انقطاع این عزیزان غیر ممکن بوده است و باید توجّه داشت که این عزیزان به هر بلا و مصیبتی تن در دادند هدف سهم و سنان معاندان گردیدند و فحش و اهانت و تهمت شنیدند و بار محنت و ستم هر ظالمی را به دوش کشیدند ولی صبر و استقامت نمودند و هرگز لب به شکایت نگشودند و خم بر ابرو نیاوردند با قدرت هرچه تمام‌تر در مقابل اعدا که تمام همّ و غمّشان بر وادار نمودن آنان بر انکار عقیده بود مقاومت کرده و چون کوهی برجا ایستادند. زهر نوشیدند و شهد بخشیدند محنت کشیدند و محبّت نمودند. جفا دیدند و وفا نمودند.و مصداق این بیان مبارک گشتند که:

گر در آتش رفت باید چون خلیل
ورچو یحییٰ می‌کنی خونم سبیل
ور چو یوسف چاه و زندانم کنی
ور ز فقرم عیسیٰ مریم کنی
سر نگردانم نگردم از تو من
بهر قربان تو دارم جان و تن.

تورونتو، ژانویه ۲۰۱۱ ■

ترنم ذرّات نور در طلوع

سیمین شیبانی

ای شهیدان!
سرمای گلوله‌های سربی را
در جوششِ خونِ خویش
عاشقانه
به هزاران خورشید
بدل ساختید.
در مردابِ سیاه جهل و تعصب
همچون سرخ گُلی در بهاران
شکفتید.
تندباد قهر و غضب را
همانند دست نوازشگرِ نسیمِ پگاه
بر پیکر خویش
پرند و پرنیانی لطیف و دلپذیر
یافتید.
تازیانه خشونت رعد،
و شراره آذرخش را
فروغی برای روشنایی
ساختید.
رگبار عداوت را
در گلزار جانِ خویش
همچون بوسه‌های شبنم سحری
بر روح لاله‌های داغدار
پذیرا شدید.
درود بر شما!
وداع پر شکوهتان با دنیای ما
جلوه و جلال خداوندی بود؛
و پروازتان تا اوج ملکوت
ترنم ذرّات نور در طلوع.

نیوجرسی- اوت ۱۹۹۹ ■

بر قهرمانان ایران چه می‌گذرد؟

۱- دیانت بهائی، پلی میان فیس‌بوک و رهبری!

به قلم بهمن نیروانی نقل از سایت *رادیو زمانه*

این مقاله را برای ثبت در تاریخ و نشان دادن ظلم‌هایی که بر بهائیان ایران می‌رود و به نمونهٔ مشتی از خروار از سایت *رادیو زمانه* نقل می‌کنیم.

پیام بهائی

۲- حملات سازمان یافته علیه روستائیان بهائی کتا و یاسوج

۱- دیانت بهائی، پلی میان فیس‌بوک و رهبری!

بررسی پرونده هوشنگ فنائیان نشان می‌دهد که چگونه می‌توان بین "فیس‌بوک" و "رهبری"، از طریق دیانت بهائی ارتباط برقرار کرد و از آن همان طریق نیز "نظام" را ساقط کرد! همچنین نشان می‌دهد که چگونه اگر بعضی مقامات مایل باشند، هر تلاشی برای احقاق حقوق متهمان بی‌فایده خواهد بود!

هوشنگ فنائیان در ۲۳ اسفند ۱۳۸۹ در محل کارش بازداشت شد.[1] ۲۸ روز را در بازداشتگاه اداره اطلاعات ساری گذراند و سپس بعد از آن به زندان آمل منتقل شد. پس از گذشت ۷۰ روز از بازداشت آقای فنائیان، دادگاه بدوی او در زندان آمل که به قضاوت "قاضی حسن‌زاده"- ریاست دادگستری شهرستان آمل- برگزار شد، به چهار سال و نیم حبس تعزیری محکوم کرد.

از جمله اتهامات ایشان در این رأی، "نوشتن نامه توهین‌آمیز به رهبری" است. قاضی برای این اتهام، آقای فنائیان را به شش ماه حبس محکوم کرد. بر اساس این حکم، ایشان به دلیل "عضویت در فیس‌بوک"، به یک سال و به سبب شرکت در مراسم مذهبی و درون دینی بهائیان یعنی "ضیافت"، به سه سال حبس تعزیری محکوم شد.

قاضی رسیدگی کننده به پرونده "عضویت در فیس‌بوک" را از مصادیق "تبلیغ علیه نظام" و شرکت در مراسم مذهبی "ضیافت" و عضویت در جامعه بهائی را به عنوان "عضویت در گروه‌های برانداز نظام" قلمداد کرده است.[2]

در تاریخ ۱۰ خرداد، مأموران به زندان آمل

مراجعه می‌کنند و با تحت فشار قرار دادن هوشنگ فنائیان، از وی می‌خواهند که لایحه دفاعیه‌اش را برای تجدید نظرخواهی هر چه سریع‌تر در عرض ۱۰ دقیقه بنویسد. آقای فنائیان حاضر به این کار نشد و پاسخ می‌دهد لایحه را با استفاده از فرصت ۲۰ روزه مقرّر در قانون و با مشورت وکیل قانونی‌اش ارائه خواهد داد.[۳]

دادگاه تجدید نظر نیز به ریاست قاضی "میری" تنها دو روز پس از ارجاع پرونده، حکم را صادر و هوشنگ فنائیان را به چهار سال حبس تعزیری محکوم می‌کند.[۴] این حکم در شرایطی صادر شد که وکیل پرونده تجدید نظر، "عبدالفتاح سلطانی" پیش از صدور حکم، درخواست ملاقات با قاضی پرونده را کرده بود. با وجود اینکه قاضی پرونده درخواست وکیل را قبول کرده بود، اما پیش از دیدار با ایشان رأی خود را صادر کرد.

پس از مطالعه پرونده فنائیان توسط آقای سلطانی، محرز شد که هیچ یک از اتهامات فوق که در حکم دادگاه بدوی به آنها اشاره شده است در جلسه "تفهیم اتهام" اساساً مطرح نشده. در واقع این طور به نظر می‌رسد که اتهامات فوق بر اثر تلاش بی‌وقفه مأموران اداره اطلاعات، برای پرونده‌سازی علیه هوشنگ فنائیان مطرح شده است.

پس از دستگیری و بازداشت توسط مأمورین اداره اطلاعات، تنها اتهامی که در دادسرا به ایشان تفهیم شده، نشر اکاذیب- آن هم بدون ذکر هیچ دلیلی است. بدیهی است چنین "تفهیم اتهامی" از مصادیق بارز نقض اصل ۳۲ قانون اساسی است که در آن تأکید می‌شود که «موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم گردد».[۵]

عضویت در فیس‌بوک، یک سال حبس

همسر هوشنگ فنائیان، ژانت خانلری، در ارتباط با اتهام همسرش مبنی بر "عضویت در فیس‌بوک" در مصاحبه با *رادیو فردا* چنین می‌گوید: «... فعال بودن همسرم در فیس‌بوک فقط به خاطر ارتباط با اقوام و فامیل‌هایی بوده که در خارج از کشور بسر می‌برند، چون تمام بستگان پدری و مادری ایشان در خارج از کشور بسر می‌برند و فیس‌بوک عملاً یک پل ارتباطی بین آنها محسوب می‌شد».[۶]

آقای محسنی اژه‌ای در پاسخ به این پرسش که آیا عضویت در شبکه‌های اجتماعی مجازی چون "فیس‌بوک" جرم محسوب می‌شود یا نه گفته است: «در قانون "جرای" تعریف شده است. کسی که بطور مستقیم جرمی مرتکب شده باشد "مجرم"، کسی که در انجام جرم همکاری کند "شریک جرم" و مباشر جرم و اگر تسهیل کننده جرم باشد و مقدمات آن را فراهم کند "معاون در جرم" است و تفاوتی نمی‌کند که این جرم در فضای مجازی و غیر مجازی رخ داده باشد باید دید که "عضویت در فیس‌بوک" به این موارد مرتبط می‌شود و در این قالب می‌گنجد یا نه».[۷]

پس بنا به گفته اژه‌ای، "عضویت در فیس‌بوک" به تنهایی نمی‌تواند جرم تلقی شود، بلکه باید دید عضویت در فیس‌بوک مرتبط با ارتکاب عمل مجرمانه‌ای است یا خیر؟ این در حالی است که هیچ کس از

جناب هوشنگ فنائیان و همسرشان

فنائیان به خاطر انحراف افکارش و یا تبلیغ برای نظام از طریق "پُست‌های فیس‌بوک" شکایتی نکرده است.

قاضی پرونده بدون هیچ استنادی شبکه اجتماعی فیس‌بوک را سایتی "ضد انقلاب" معرفی می‌کند؛ در حالی که سخنگوی قوه قضاییه چنین نظری ندارد. این تناقضات فاحش به تنهایی، بی‌اساس بودن حکم صادره را تأیید می‌نماید.

بنا به گفته‌های وکیل ایشان، هیچ سندی مبنی بر وقوع عمل مجرمانه به واسطه "عضویت در فیس‌بوک" در پرونده موکّلش وجود ندارد. تنها نکته‌ای که در حکم ایشان آن هم بطور کلّی در مورد فیس‌بوک ذکر شده، از قرار زیر است: «با عضویت در سایت ضد انقلابی فیس‌بوک و دوست‌یابی در این سایت، با بیش از ۵۰۰ نفر ارتباط برقرار کرده و با انجام کارهای فکری و ذهنی به روی آنان به تدریج آموزه‌های انحرافی و ضد دینی خود را به آنها منتقل و به اصطلاح تغییرات ذهنیتی در نگرش دینی افراد ایجاد می‌کند».[۲]

در این حکم، قاضی پرونده بدون هیچ استنادی شبکه اجتماعی فیس‌بوک را سایتی "ضد انقلاب" معرفی می‌کند؛ در حالی که سخنگوی قوهٔ قضاییه اژه‌ای چنین نظری ندارد. این تناقضات فاحش به تنهایی، بی‌اساس بودن حکم صادره را تأیید می‌نماید. به علاوه قاضی در این حکم مشخص نمی‌کنند که

منظور از «انجام کارهای ذهنی و فکری به روی آنان» چیست؟ اگر این کارها ذهنی و فکری است؛ چطور قاضی از ذهن و فکر مخاطبین فیس‌بوک آقای هوشنگ فنائیان مطلع شده است؟

وقتی هیچ شاکی خصوصی در این میان وجود ندارد، آیا ایشان با "ذهن خوانی"، از افکار مخاطبین فیس‌بوک متهم مطلع شده‌اند؟ از سویی دیگر معلوم نیست منظور ایشان از «آموزه‌های انحرافی و ضد دینی» چیست؟ آیا اعتقادات هوشنگ فنائیان آموزه‌های انحرافی یا ضد دینی است؟ مگر نه اینکه بنا به اصل ۲۳ قانون اساسی ایران «تفتیش عقاید ممنوع است و کسی را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»؟ آیا این گفته قاضی، خود نوعی هتاکی و بی‌احترامی به متهم محسوب نمی‌شود که بنا به اصل ۳۹ قانون اساسی مستوجب مجازات مشخص است؟

به علاوه قاضی پرونده معلوم نکرده است که ارتباط بین ایجاد «تغییرات ذهنیتی در نگرش دینی افراد» با اتهام متهم یعنی «تبلیغ علیه نظام» چیست؟ اتهام «تبلیغ علیه نظام» بر اساس ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی، زمانی محرز می‌گردد که فعالیت مذکور علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی ایران باشد. حال چنانچه فرض کنیم قاضی پرونده، ذهن اقوام و دوستان هوشنگ فنائیان را بخواند، معلوم نیست «تغییرات ذهنیتی در نگرش دینی افراد» چه ارتباطی با «تبلیغ علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی» دارد؟ به علاوه آیا منظور از "افراد" در جمله اخیر خویشان و اقوام بهائی هوشنگ فنائیان می‌باشد؟ آیا هوشنگ فنائیان می‌خواسته اقوام بهائی خارج از کشور خود را ابتدا "منحرف" کند و سپس دوباره "بهائی" نماید؟

شاید اگر حدّ اقل یک "پیوند اینترنتی" مبنی بر اتهام فوق در پرونده هوشنگ فنائیان پیوست می‌کردند، نیازی به این همه کلّی‌گویی و اشارات گنگ و مبهم نبود. شاید هم صدور حکم برای چنین اتهاماتی به خاطر این است که قاضی پرونده از اساس با محیط مجازی و فیس‌بوک آشنایی ندارد. شاید قاضی پرونده اگر پیش از صدور حکم در می‌یافت که چند ده میلیون ایرانی در داخل کشور، عضو این شبکه اجتماعی هستند، با دقت بیشتری رأی خود تنظیم می‌کرد. چنانکه پس از صدور این حکم، یکی از مراجع قضایی استان با شنیدن این اتهام در نهایت تأسف ابزار کرد: «امروز که همه جوانان در فیس‌بوک عضو هستند!» به علاوه با بررسی صفحات فیس‌بوک فنائیان روشن می‌شود که هیچ لینکی در فیس‌بوک ایشان وجود ندارد که بتوان به واسطه آن اتهام بلاوجهه "تبلیغ علیه نظام" را ثابت نمود.[۸]

عضویت در جامعه بهائی، سه سال حبس

در رأی محکومیت آقای فنائیان در ارتباط با عضویت در جامعه بهائی چنین آمده است: «در این پرونده آقای هوشنگ فنائیان... متهم است به عضویت در گروه‌های و سازمان‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران و تبلیغ علیه نظام به نفع گروه‌های فوق... با این توضیح

که متهم فوق از عناصر فعال و با انگیزه تشکیلاتی فرقه ضاله بهائیت بوده...»[۲]

در رأی فوق به روشنی از عضویت در جامعه بهائی به عنوان «عضویت در یک تشکّل سیاسی براندازنظام» یاد شده است که عضویت و فعالیت در آن بمثابه تبلیغ علیه نظام به قصد براندازی حاکمیت تلقی می‌شود.[۹]

به تازگی جواد لاریجانی- دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه ایران- اگرچه جامعه بهائی را به عنوان یک اقلیت دینی به رسمیت نشناخت، اما به عنوان یک تشکّل سیاسی که هدفش بر هم زدن امنیت کشور است نیز تلقی ننمود. وی در این خصوص گفت: «حکومت این کشور- ایران- بهائیان را نه یک اقلیت دینی، بلکه یک فرقه می‌داند، اما برای آنها حقوق شهروندی قائل است».[۱۰]

با اندکی دقت در مواد ۴۹۸ و ۴۹۹ قانون مجازات اسلامی که مربوط به عضویت و سازماندهی تشکل‌های براندازنظام است، ملاحظه می‌شود که غرض قانونگذار از تصویب دو ماده فوق، برخورد با "تشکل‌های سیاسی" است که با هدف بر هم زدن امنیت کشور، تشکیل می‌شوند و ربطی به عضویت در جوامع مذهبی یا دینی و تشکیلات آنان ندارد. محمد جواد لاریجانی پیش‌تر نیز در مورد نقض حقوق بهائیان در ایران گفته بود: «بهائی‌ها در امور شخصی خود مطابق قانون، آزادی کامل دارند و هیچ‌کس متعرض آنها نیست».[۷]

چنانچه بخواهیم عضویت در تشکیلات مذهبی یا دینی غیررسمی را "جرم" بدانیم باید هزاران نفر را که پیرو عقاید و آئین‌های غیررسمی هستند را راهی زندان‌ها کنیم.

جامعه بهائی در شمار تشکل‌های مذهبی و دینی به حساب می‌آید که صرفاً برای تمشیت امور پیروان این آیین در زمینه "احوال شخصیه" فعالیت می‌کنند. کلیه ادیان و مذاهب در جوامع مختلف دارای تشکل‌های مذهبی و دینی هستند مانند "صابئین" که در خطه خوزستان زندگی می‌کنند و جزء اقلیت‌های دینی رسمی نیستند ولی از آئین‌ها و مراسم خاص خود پیروی می‌کنند و دارای تشکیلات مذهبی‌اند.

همچنین "سیک‌های هندی" که عده‌ای از آنان در پایتخت زندگی می‌کنند و تابع مراسم و آئین‌های خاص خود هستند و تشکیلات مذهبی خود را دارند. چنانچه بخواهیم عضویت در تشکیلات مذهبی یا دینی غیررسمی را "جرم" بدانیم باید هزاران نفر را که پیروعقاید و آئین‌های غیررسمی هستند را راهی زندان‌ها کنیم. از طرفی نباید فراموش کنیم که شیعیان در اکثر کشورهای دنیا- غیر از سه کشور- در اقلیت به سر می‌برند. بدیهی است که پیروان مذهب تشیع نیز دارای تشکیلات مذهبی خاص خود هستند و اگر چنانچه در کشورهای دیگر سایر دولت‌ها با شیعیان چنین رفتاری کنند و عضویت در این تشکیلات را "عملی مجرمانه" تلقی کنند آیا دردناک و تأسف‌آور نخواهد بود؟!»[۵]

عضویت هوشنگ فنائیان در جامعه بهائی در حالی "جرم" تلقی شده که جواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه، می‌گوید: «در ایران هیچ کس به علّت بهائی بودن دستگیر

نشده و به زندان نمی‌افتد».[11] به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) محمد جواد لاریجانی گفته: «بهائی‌ها در ایران مانند هر شهروند دیگر ایرانی از حقوق شهروندی برخوردارند، اما درست مانند سایر شهروندان اگر مرتکب جرمی شوند بطور طبیعی دستگاه قضایی با آنها برخورد می‌کند».[11]

سؤال اینجا است که کدام عمل هوشنگ فنائیان از مصادیق جرایمی است که باید دستگاه قضایی آن را بررسی کند. تنها مدرکی که دال بر این دعوی وجود دارد، شرکت ایشان در جلسات مذهبی و درون دینی "ضیافت" است. عملی که نمی‌تواند از مصادیق "تبلیغ علیه نظام" و "عضویت در گروه‌های برانداز نظام" تلقی شود. زیرا در این صورت باید ۳۰۰ هزار بهائی ایرانی را که در جلسات "ضیافت" شرکت می‌کنند را محکوم به سه سال حبس کرد.

آیا حضور در مراسم مذهبی "ضیافت" که محفلی روحانی برای دعا و مناجات و نیایش پروردگار است و جمعی درون دینی تلقی می‌شود و هیچ جنبه تشکیلاتی نیز ندارد و مخصوص و محدود به بهائیان است، جزو "حقوق شهروندی" محسوب نمی‌شود؟

بارها مسئولین اداره اطلاعات به جلسات ضیافت بهائیان یورش برده و ضمن دستگیری چند تن از بهائیان حاضر، در جمع نشسته‌اند و در همین حین از مراسم فیلم‌برداری نیز کرده‌اند![13] اگر در برنامه‌های مندرج در "ضیافت"، مطلبی علیه نظام مطرح می‌شد، آیا به راستی مبادرت به قلع و قمع جلسات ضیافت نمی‌نمودند؟ و یا این فیلم‌ها را رسانه‌ای نمی‌کردند؟

حکومت اسلامی چه راهکار دیگری برای برآورده ساختن نیازها و شعائر دینی و روحانی بهائیان پیش روی ایشان قرار داده است؟ مأمورین اطلاعات و مسئولین قضایی چطور می‌توانند تشکّلی مذهبی- دینی به نام "ضیافت" را به عنوان یک تشکل سیاسی فرض کنند که هدفش نه تعالی روحانی که براندازی نظام است؟!

لاریجانی در گفته‌های خود اشاره‌ای به غیرقانونی بودن تبلیغ برای دیانت بهائی نکرده‌اند، اما بیان نکردند که کدام قانون جمهوری اسلامی ایران، "تبلیغ بهائیت" را منع کرده است. اگر چنین قانونی وجود دارد، دیگر چرا در پرونده متهمین بهائی استناد به ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی می‌شود که "تبلیغ علیه نظام" را جرم می‌داند نه "تبلیغ دیانت بهائی" به عنوان یک آیین مذهبی؟

نوشتن نامه تظلّم‌خواهی به رهبر، شش ماه حبس

از دیگر اتهام‌های هوشنگ فنائیان، نوشتن نامه "اهانت‌آمیز" به آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی است که بخاطر آن در دادگاه بدوی محکوم به شش ماه حبس شده است.[14]

ژانت خانلری همسر هوشنگ فنائیان، دلیل نوشتن این تظلم نامه را که خطاب به رهبری ایران بوده را در گفتگو با *رادیوفردا* چنین بیان می‌کند: «نامه‌ای که همسرم خطاب به رهبری

نوشت، نخست برای مشکل مالی بود که مسئولین اطلاعات دو سال پیش- برایمان ایجاد کرده بودند.

در مرداد ماه سال گذشته، یعنی هفت یا هشت ماه قبل از دستگیری همسرم به منزل ما ریختند و به مقدسات ما توهین کردند و تمام کتاب‌های مقدس ما را پاره کردند. توهین و جسارت‌های سنگینی به فرزند و همسرم روا داشتند، اخراج دخترم از دانشگاه و این توهین‌ها باعث شد که شوهرم به فکر نوشتن یک نامه سرگشاده خطاب به رهبر باشد. از آنجا که هر اقدامی در این موارد انجام دادیم به نتیجه نرسیدیم، ایشان خواستند به گوش رهبر برسانند که در این جامعه چه مشکلاتی برای بهائیان و جامعه بهائی پیش می‌آورند و این نامه فقط بابت تظلم‌خواهی و دادخواهی نوشته شده بود».[6]

نامه هوشنگ فنائیان به رهبری نه تنها فاقد هرگونه لفظ توهین‌آمیز است، بلکه با ابراز حسن نیت از رهبر ایران دادخواهی شده است و ایشان را در ابتدای نامه چنین مورد خطاب قرار داده است: «حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای رهبر معظّم کشور جمهوری اسلامی ایران». به علاوه در متن نامه واژه رهبر همراه پیشوندهایی «حضرت آیت الله، جناب خامنه‌ای» و امثال آن آمده است. ایشان در این نامه نوشته‌اند:

«... من به شخصه هنوز باور ندارم که شما موافق آزار و اذیت و بیان تهمت و افتراء به مردم شریف ایران باشید و من تصور نمی‌کنم که با این درک و درایت اسلامی اجازه بدهید زنان و کودکان از خانه و کاشانه خود در روستاها و شهرها آواره شوند».

در ادامه این نامه رهبر ایران چنین مورد خطاب قرار گرفته‌اند: «شما رهبر کشور جمهوری اسلامی ایران هستید و من یک شهروند ایرانی بهائی. حضرت آیت‌الله، تقاضا دارم دستور فرمائید ظلمی که به نام شما و به نام شرع شیعه ایجاد شده به نام اسلامی که خواهان محبت و مودت و محبت و یکدلی و یکرنگی است پایان یابد. احساس قلبی من در این است که شما اعتقاد بر محبت و مودت و رعایت حقوق اقلیت‌ها دارید؛ اجازه دهید این احساس تبلور عملی یابد».[16]

با این حال متاسفانه دادگاه بدوی بدون ذکر دلیل و بدون اینکه مشخص نماید کدام بخش و کدام عبارت نامه مذکور "توهین‌آمیز" است بطور کلّی ایشان را محکوم به شش ماه حبس به سبب توهین به مقام معظم رهبری کرده است.

نتیجه

قاضی دادگاه بدوی اتهاماتی مشابه نظیر عضویت در فیس‌بوک را برای سایر بهائیان، هیچ‌گاه "جرم" تلقی نکرده بود و یا شرکت در مراسم "ضیافت" را مصداق عضویت در گروه‌های برانداز نظام نمی‌دانست. در دادگاه تجدید نظر نیز قاضی هیچ‌گاه به این سرعت- طی دو روز- برای بهائیان رأی صادر نکرده بود.دادستان آمل قرار ۲۰ روزه بازداشت[1] را به "بازداشت موقت" تبدیل کرد و حتی بعد از صدور رأی دادگاه بدوی با درخواست وکیل

ایشان مبنی بر صدور "قرار وثیقه" به جهت آزادی موقت هوشنگ فنائیان موافقت نکردند، و ایشان بالغ بر صد روز است بی‌آنکه هیچ سندی دال بر اثبات جرمشان موجود باشد، در بازداشت هستند.

امام جمعه آمل پیش از صدور این حکم گفت که اگر هوشنگ فنائیان یک نامه عذرخواهی به رهبری بنویسد، تضمین می‌کند که بلافاصله وی را آزاد کند. گلاره دختر هوشنگ فنائیان تنها به خاطر نگارش نامه-سین مثل سربلندی-[17] خطاب به پدرش در شب عید و منتشر شدن آن در اینترنت به ستاد خبری اداره اطلاعات شهرستان آمل احضار و تهدید به بازداشت شد.[3]

اگر چه روند بررسی پرونده اکثر فعالان مدنی و متهمین سیاسی- عقیدتی با بی‌قانونی‌های بی‌شماری رو به رو است، پرونده اخیر شاهد اعمال نفوذ مراجعی است که اختیار را از تمام مراجع قضایی دیگر ستاند. هوشنگ فنائیان در راه عقیده و احقاق حقوق شهروندی بی‌آنکه مرتکب جرمی شده باشد، محکومیت ۴ ساله خودش را می‌گذراند، اما مجرمان حقیقی که دستشان به خون بی‌گناهان آلوده است چگونه از پس حکم‌هایی که وجدان مظلومین صادر خواهد کرد در خاطره تاریخ برخواهند آمد. ■

پانویس‌ها

۱- هرانا؛ بازداشت هوشنگ فنائیان، شهروند بهایی ساکن آمل

۲- هرانا؛ هوشنگ فنائیان به چهار سال و شش ماه حبس محکوم شد/ به همراه سند

۳- هرانا؛ افزایش فشارها بر هوشنگ فنائیان در زندان آمل

۴- هرانا؛ دادگاه تجدید نظر هوشنگ فنائیان را به چهار سال حبس تعزیری محکوم کرد.

۵- مستند به لایحه عبدالفتاح سلطانی وکیل پرونده تجدید نظر هوشنگ فنائیان

۶- *رادیوفردا*: وضعیت یک بهائی در زندان؛ «یک سال زندان برای عضویت در فیس‌بوک»

۷- خبرگزاری مهر، اردیبهشت؛ زمان برگزاری دادگاه ۲ تبعه آمریکایی

۸- لینک صفحه شخصی فیس بوک هوشنگ فنائیان

۹- مواد ۴۹۹ و ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی

۱۰- بی بی سی فارسی؛ جواد لاریجانی: فعالیت بهائیان آزاد است، فقط حق تبلیغ ندارند.

۱۱- بی بی سی فارسی؛ جواد لاریجانی: بهاییان در امور شخصی آزادی کامل دارند

۱۲- برای آشنایی با برنامه‌های ضیافت می‌توانید به این سایت مراجعه نمایید.

۱۳- ایران پرس واچ؛ هجوم گسترده به مراسم مذهبی بهائیان و دستگیری در نور مازندران

هرانا؛ بازداشت پنج شهروند بهایی در شهرهای شمال کشور

۱۴- بی بی سی فارسی؛ تبلیغ برای بهائیت در فیس‌بوک؛ از دلایل حبس یک بهایی

۱۵- "ایول" نام یکی از روستاهای شهرستان ساری واقع در استان مازندران است که تیر ماه سال ۸۹ بالغ بر ۵۰ خانه بهائیان این روستا تخریب گردید.

۱۶- هرانا؛ نامه سرگشاده هوشنگ فنائیان به رهبر ایران درمرداد ۱۳۸۹.

۱۷- کمیته گزارشگران حقوق بشر؛ سین مثل سربلندی/ نامه گلارا فنائیان، دختر هوشنگ فناییان زندانی بهائی

منبع این مقاله:

http://radiozamaneh.com/society/humanrights/2011/07/14/5415

۲- حملات سازمان یافته
علیه روستائیان بهائی کتا و یاسوج

کمیته گزارشگران حقوق بشر- گزارش‌های متعدد از کتا و یاسوج حاکی از آنست که در هفته‌های اخیر حملات سازمان یافته علیه جامعه بهائیان روستای کتا واقع در یاسوج شدت بی‌سابقه‌ای یافته است.

در این مدت اهالی بهائی این روستا با احضار به دادگاه و در بعضی موارد بازداشت و حبس، برای فروش زمین‌ها و ترک روستایشان تحت فشار قرار گرفته‌اند. مقاومت اهالی بهائی این روستا در قبال فروش زمین‌هایشان منجر به افزایش فشارها شده است، این در حالی است که کلیهٔ زمین‌های بهائیان در سال گذشته ضبط شده و تنها یک جریب به جهت امرار معاش به هر خانواده داده شده است.

از تیر ماه سال جاری نیز و با آغاز موسم کشاورزی، اکثر مردان روستا بازداشت شده و به زندان یاسوج و از آنجا به اصفهان و افراد جوان‌تر متعاقباً به زندان اوین اعزام شدند. خانواده‌های این افراد نیز با بی‌حرمتی و ارعاب مواجه شده و به ترک محل سکونت خود ترغیب گردیدند.

همچنین گروه‌هایی از افراد محلی سازماندهی شده‌اند و هر روز به خانه‌های این افراد هجوم آورده و با دادن شعار بر علیه بهائیان ایشان را تحت آزار قرار می‌دادند. این شعاردادن‌ها در روزهای بعد به حمله و غارت منازل منجر شده و تمامی اثاثیه ساکنان بهائی روستا به شکلی غارت شده است که ایشان از پس نیازهای اولیهٔ زندگی نیز بر نمی‌آیند.

در یک مورد گزارش شده است، دختر جوانی که در غیاب پدر خود مشغول رسیدگی به زمین کشاورزی وی بوده است مورد هجوم واقع و به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته است.

همزمان با ادامه حملات، روند احضار ساکنان بهائی باقیمانده که اکثرا زنان روستایی هستند به دادگاه انقلاب اصفهان شدت یافته است تا مجبور به واگذاری زمین‌های خود و کوچ از منطقه گردند.

جمعیت چند هزار نفره بهائیان ساکن کتا در یاسوج در سی سال گذشته مورد هجوم سازمان یافته نیروهای حکومتی قرار داشته‌اند. این حملات در سال‌های گذشته تشدید شده و به ضرب و شتم و غارت اموال و املاک و حبس و زندان منجر شده است.

فشارها بر بهاییان برای ترک خانه و سرزمین‌خود از آغاز انقلاب اسلامی وجود داشته است. این فشارها که از حمایت نهادهای انتظامی و قضائی نیز برخوردار بوده در گذشته در روستاهایی مانند سیسان در حومه تبریز، بهار و حسین آباد در حومه همدان و همچنین روستاهایی در حومه شیراز و اصفهان انجام شده و در اثر این حملات سازمان یافته این مناطق به کلّی از سکنه بهائی خالی شده و اهالی آن در شهرهای مجاور سرگردان شده‌اند.

پیام بهائی: بهائیان منطقهٔ بویر احمدی در کتا و یاسوج در اوایل دورهٔ رژیم سابق نیز مورد آزار و حمله قرار گرفتند. برای شرح آن ماجرا نگاه کنید به کتاب: ***۱۶۰ سال مبارزه با آیین بهائی*** ص۳۹۴ تا ۴۰۰ در چاپ سوّم. ■

معرّفی کتاب

رازنماز، دکتر داریوش معانی، نشر بنیاد فرهنگی نحل، اسپانیا، با پیشگفتاری از جناب علی نخجوانی، همراه سی‌دی نمازهای سه‌گانه

رازنماز کتابی است در دویست صفحه با جلد رنگی و چاپ نفیس که در "مجموعهٔ دیار اندیشه" در دسامبر سال ۲۰۱۰ انتشار یافته است.

نویسندهٔ کتاب چنانکه در مقدمه آمده است نتیجهٔ بیش از ۲۰ سال تحقیق و تتبّع، دقّت و تفکّر در آیات نماز کبیر و تدریس رموز و اسرار عرفانی این اثر در مجامع بهائی را حال در اختیار دوستداران آثار عرفانی گذاشته است.

اساس پژوهش و کوشش نویسنده اعتقاد بر این اصل است که کلمات الهی چون اقیانوسی عظیم و عمیق است که چون در آن غور و تعمّق شود گوهرهای عرفان و شناسایی بر ساحل دریای معرفت پدیدار گردد.

کتاب *رازنماز* در تشریح رموز عرفانی صلوة کبیر در دو فصل جداگانه تنظیم شده که فصل اوّل آن در ۸۰ صفحه و پنج باب مطالب زیر را در بر می‌گیرد:

۱- نماز در ادیان گذشته ۲- نماز در امر بهائی- آداب و رسوم آن ۳- در اسرار حرکات نماز کبیر و رمزها و حکمت‌های عرفانی آن ۴- اسرار عددی در نماز کبیر ۵- تجلّی اسرار عددی نماز کبیر در نقش نگین اسم اعظم.

از جمله در این فصل خواننده به شگفتی در می‌یابد که نماز کبیر از طرفی شامل ۱۹ حرکت می‌باشد و از جهت دیگر ذکر الله ابهیٰ فقط ۹ بار در این نماز تکرار می‌شود و آن قطعه از نماز کبیر که مقام حضرت بهاءالله در آن به اشاره "سرّ مکنون و رمز مخزون" آمده است قطعهٔ نهم نماز کبیر می‌باشد و می‌دانیم که عدد ۹ در حروف ابجد مطابق کلمهٔ "بهاء" می‌باشد.

در باب پنجم فصل اوّل بعد از تشریح دیگر اسرار و رمزهای عددی مطابقت همین اعداد با رمزهای عددی در نقش نگین اسم اعظم چنانکه در لوحی از حضرت مولی الوریٰ آمده است[1] بیان شده که از هر جهت شگفت‌آور است.

در باب مربوط به حرکات نماز و حکمت و فلسفهٔ آن پژوهشی در ارتباط مطالب وارده در هر فقره و نوع آن حرکت بیان شده که شایان توجّه است. در عین حال روشن می‌شود که تداوم حرکات نیز یکی پس از دیگری بر اساس

نظمی مخصوص و مربوط به مطالب فقرات و ارتباط روحانی مطالب فقرات با یکدیگر است.

نکتهٔ جالب دیگر تحقیقی است که نویسندهٔ کتاب در مقایسهٔ مطالب اساسی این نماز با نماز اسلامی و دعای اصلی در عالم مسیحیت نموده و دیده می‌شود که اصول اساسی واحدی در هر سه مورد این نمازها رعایت شده است از جمله شهادت بر وجود سه عالم حق، امر و خلق و بشارت به ملکوت الهی می‌باشد.

فصل دوّم که شامل ۱۲۰ صفحه است، ۱۹ فصل دارد و در این ۱۹ فصل یک یک قطعات نماز کبیر ابتدا به مضمون به فارسی ساده ترجمه شده و سپس به تفصیل رموز عرفانی و مطالب روحانی آن تشریح و بیان شده است.

چون در نماز هر دیانتی اصول اساسی اعتقادات روحانی و الهی آن دیانت به صورت فشرده بیان شده است بنا بر این شرح و بسط مطالب نماز کبیر در این ۱۹ فصل در حقیقت گنجینه‌ای است از مسائل مربوط به باورهای اساسی بهائی- رموز عرفانی نماز و تشریح این رمزها و رازها بر اساس آیات و نصوص الهی و در بسیاری موارد با استفاده از آراء و عقائد سلیمهٔ بزرگان ادب و عرفان ادیان گذشته.

در دو باب آخر فصل دوّم یک باب در شرح اصطلاحات عرفانی نماز کبیر و بابی دیگر در شرح و بیان اهمّیّت ذکر اسم اعظم "الله ابهیٰ" و سابقهٔ ذکر در ادیان گذشته آمده است.

بیانی که جناب علی نخجوانی در آخر پیشگفتار خود آورده‌اند نشان‌دهندهٔ نحوهٔ برخورد یاران با مندرجات این کتاب تواند بود تا اینکه درک معانی عمیق عرفانی و اسرار عددی در نماز را منافی حالت تبتّل و ابتهال و رقّت روحانی تصور نفرمایند. ایشان مرقوم داشته‌اند:

«... امید چنان است که خوانندگان این اوراق پس از تعمّق در نکات دقیقه و محاسبات و استنباطات ظریفهٔ مندرجه که جمیع آنها شایان هزاران تقدیر و تمجید است، بتوانند در حین اقامهٔ آن صلوة، رقّتی لطیف‌تر و حلاوتی گواراتر احساس و حاصل فرمایند و به نزول این صلوة کبیر و عظیم که از قلم مقدّس مطلع وحی صدور یافته، به شکرانه پردازند».

یادداشت

۱- مائدهٔ آسمانی، ج۴، ص۱۰۳، تهران، ۱۲۹ بدیع.

الواح نازله به اعزاز میرزا آقاخان، بشیر السلطان ملقّب به بشیر الهی، به کوشش ناصر بشیر الهی، چاپ امریکا، ۲۰۱۰ م، ۱۶۷صفحه به قطع رقعی.

از جمله خدمات ارزنده‌ای که اعضای بعضی از خانواده‌های گرانقدر شهیر در حقّ نیاکان خود کرده و می‌کنند نشر شرح حال قدما و ارائهٔ الواح و مکاتیب و دستخط‌های مبارکه‌ای است که به افتخار آنها عزّ صدور حاصل کرده است. آقای دکتر ناصر بشیر الهی نیز به پیروی از همین سنّت، کتاب الواح نازله به اعزاز جدّ خود بشیر السلطان ملقّب به بشیر الهی را همراه با شرح‌هایی که جناب عبدالحسین بشیر الهی دربارهٔ زندگی و خدمات پدر خود نوشته‌اند اخیراً به صورت پاکیزه و زیبایی به طبع رسانده‌اند که البته درخور تحسین است. چند عکس از جمله عکس صاحب

سلطان خانم همسر میرزا آقاخان، خود بشیر السلطان و فرزند ارشدشان عزیزالله بشیر الهی زیب این کتاب شده است.

کتاب شامل ۸ لوح از الواح مقدّسه جمال ابهیٰ است و شمارهٔ الواح صادره از کلک اطهر طلعت میثاق به ۱۰۶ سر می‌زند که بعضی کوتاه و تعداد قلیلی مفصل است و بقیه از نظر حجم در میان این دو جا دارند.

تاریخ صدور اکثر مکاتیب حضرت عبدالبهاء مشخص نشده است والّا کمک ارزنده‌ای به تاریخ امر مبارک می‌کرد. در اکثر موارد محلّ دریافت مکاتیب مبارکه شیراز است ولی استثنائاً مرقومات خود را به تهران، یا بوشهر یا یزد... فرستاده‌اند. چند توقیع هم از یراعهٔ حضرت ولیّ امرالله یا منشی آن حضرت خطاب به میرزا آقاخان یا خانوادهٔ ایشان عزّ صدور یافته که در صفحات ۱۳۳-۱۲۹ نقل شده است و دنبالهٔ آن به چند صفحه مکاتباب با بیت العدل اعظم اختصاص دارد (صص۱۴۷-۱۳۹).

جناب بشیر الهی در عکا دو یا سه سال قبل از صعود حضرت بهاءالله به شرف لقاء فائز شده بود و پس از صعود به کمال همّت همه جا به دفع شبهات اهل نقض پرداخت. دارای مقامات مهمّی در ادارات پست زمان خود بود چنان که ۷ سال در سمت رئیس ایالتی پست فارس خدمت کرد[1] و در این مشاغل توانست واسطهٔ مکاتبات با ارض اقدس گردد. اوّلین مدرسهٔ مدرن در شیراز را او تأسیس کرد، بعضی از کتب و آثار امری خوش طبع را وی به کتابخانه‌های معروف لندن و پاریس اهداء کرد و در تبلیغ امر الهی کوتاهی نمی‌فرمود و وقتی در سنّ ۶۹ سالگی به ملکوت ابهیٰ صعود نمود کارنامه‌ای درخشان از خدمات با خود همراه داشت چنان که حضرت عبدالبهاء در مناجات مخصوص طلب مغفرت برای وی مرقوم فرمودند:

«انّ بشیرک الکریم و رقیقک الثابت علی العهد القویم قد شبّ فی عبودیتک و شابّ فی خدمتک و قام بکلّ قوّة علی نشر الاوراق فی الآفاق و استهدم سهام اهل النفاق... و تحمّل لوم کلّ شئوم لأیطاق»[2]

پدر جناب بشیر الهی هم مؤمن بود و شرح احوالش در مجلّد ششم کتاب ***ظهور الحقّ*** آمده است (ملّا محمّد حسین معلّم). یک نمونه از مکاتیب حضرت عبدالبهاء به میرزا آقاخان را ذیلاً (از صفحهٔ ۹۲) می‌آوریم:

«*شیراز*

جناب بشیر الهی علیه بهاءالله الابهیٰ

هوالله- ای ثابت بر پیمان. نامهٔ مورّخ غرّه جمادی الثانی ۱۳۲۷ واصل گردید و آنچه در آن خواهش نمودی مجری گشت. از فضل و موهبت الهی امیدوارم که در جمیع مراتب مؤیّد و موفّق گردی. فی الحقیقه به خدمت مشغولی و من در نهایت رضایت از تو هستم. مکاتیب جوف را برسانید. ع ع»■

یادداشت‌ها

۱- و دو سال در سمت ریاست ایالتی پست گیلان.

۲- مضمون لوح مذکور این است: بشیر تو که شخصی کریم است و بنده تو که بر عهد استوار ثابت است در بندگی تو جوان شد و در خدمت تو مو سپید کرد و با تمام قوّه به نشر اوراق در آفاق پرداخت و هدف تیرهای اهل نفاق شد و سرزنش فوق طاقت هر وجود نحسی را تحمل کرد.

نامه‌های خوانندگان

خاطره‌ای از شهادت
خانم جلالیه مشتعل اسکویی

• خانم ضیائیه ایمانی ساکن نیوزیلند مرقوم داشته‌اند: پس از مطالعهٔ خاطرات پرارزش سرکار خانم داودی (*پیام بهائی*، شمارهٔ ۳۷۷) مایل هستم نکات مختصری به شرح ذیل خدمت خوانندگان گرامی عرض کنم:

اینجانبه ضیاییه ایمانی- روحانی از هم‌بندان شهید سرکار خانم جلالیه مشتعل اسکویی در ارومیه بودم. اگر از شرح چگونگی بازداشت (دو هفته حبس خانگی ۲۳ زن و کودک بهائی در سال ۱۳۶۰ در ارومیه) بگذریم، چهار نفر از محبوسین فوق به زندان مرکزی ارومیه منتقل شدند یعنی سرکار خانم جلالیه مشتعل اسکویی، سرکار خانم سیمین دانا- پیروی (که همسرشان جناب مهندس جلال پیروی بعداً در تبریز شهید شدند) سرکار خانم نسرین شفیعی- پناهی (که همسرشان در مقابل منزلشان در ارومیه ترور شدند و شهید شدند) و اینجانبه ضیاییه ایمانی- روحانی.

شهادت خانم مشتعل، هشت ماه پس از انتقال به زندان (۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۱) بوقوع پیوست. حدود ساعت ۴.۳۰ بعدازظهر بود. خانم مشتعل به همراه سیمین خانم و نسرین خانم در حیاط بند نسوان بودند. من و خانم هما میرافشار (شاعره مشهور مملکت عزیزمان) در اتاقمان بودیم. ناگهان خانم مشتعل وارد اتاق شدند گفتند که ایشان را به دفتر زندان احضار کرده‌اند.

این در شرایطی بود که نسرین خانم و بنده به حبس ابد و مصادرهٔ اموال و سیمین خانم به ۱۵ سال زندان محکوم شده بودیم و خانم مشتعل نه تنها حکمی دریافت نکرده بودند بلکه حتّی انگشت‌نگاری هم از ایشان به عمل نیامده بود. خدمتشان عرض کردم شما را برای انگشت‌نگاری می‌برند. ایشان از من خواستند چادر جدیدشان را (چادری فیروزه‌ای رنگ با گل‌های ریز زیبا) خدمتشان بدهم، چادری که از آن روزانه استفاده نمی‌کردند. من نتوانستم ایشان را تا درب حیاط زندان همراهی کنم، کاملاً متأثّر بودم، چون احضار در آن ساعت معمولاً برای اعدام بود.

سیمین و نسرین خانم که در حیاط بودند تعریف کردند که وقتی نگهبان زندان (میرزا علی) درب حیاط را بازکرد به مأموری که آمده بود تا خانم مشتعل همراهی کند گفت: چرا عجله داری مگر آمده‌ای که اعدامی ببری. خانم مشتعل با شنیدن این مطلب، چرخی زدند، عرقی به پیشانی‌شان نشست، سرشان را پایین انداختند و با سرعت از درب حیاط خارج شدند بطوری که مأمور همراه نتوانست به ایشان برسد.

ما به دعا و مناجات مشغول شدیم در حالی که ایشان آن شب دیگر به بند بازگردانده نشدند. فردای آن شب طولانی، روز ملاقات با آقایان مسجون بهائی بود که ما مطّلع شدیم خانم مشتعل به همراه جناب آگاه‌الله تیزفهم به شهادت رسیدند.

بیان چگونگی جلسهٔ تذکر در داخل زندان و عکس العمل خارق العادهٔ زندانیان و زندانبانان خود مجال دیگری می‌طلبد همین بس که ذکر

شود که به مناسبت شهادت خانم مشتعل، هم‌بند گرانقدرمان سرکار خانم هما میرافشار شعر معروف «یادته گفتی و گفتم که چه تنگه قفسامون...» را سرودند که هم‌اکنون زبانزد احبّای عزیز در سراسر گیتی می‌باشد.

پیام بهائی از خانم ضیائیه ایمانی صمیمانه تقاضا دارد مشروح خاطرات خود را از آنچه در اوایل انقلاب بر احبای رضائیه رفت مرقوم و برای ما ارسال فرمایند.

کتاب گویا

جناب هوشیدر مطلق از امریکا طیّ فاکسی مرقوم فرموده‌اند که کتاب ***آئین بهائی: پیام صلح و سعادت جهانی*** با لحنی روح‌افزا تماماً با صدای زیبای خانم شکوه رضائی در ۱۲ سی‌دی و ویدئو ضبط شده. مؤسّسهٔ Unity in Diversity یک مؤسّسهٔ غیر انتفاعی تمام این "کتاب گویا" را در اختیار شما می‌گذارد که بشنوید و ببینید و مجاناً دانلود کنید. ترکیب صدای الهام‌بخش خانم شکوه رضایی همراه با صدها عکس زیبا از اماکن مقدّسهٔ بهائی ترکیبی روح‌افزاست. این خبر خوش را به دوستان خود برسانید و در انتشار آئین الهی از این منبع رایگان بهره برید. نشانی وب سایت: www.globalperspective.org اگر سؤالی دارید با این تلفن تماس بگیرید: ۹۸۹-۷۷۲-۱۴۳۲.
اگر با زبان انگلیسی آشنا هستید در این وب سایت کتاب‌های متعدّد در اثبات خدا و عالم بعد و معرفی و اثبات آئین بهائی خواهید یافت:
www.theknowledgeofgod.com

خانم شیرین عبادی در برزیل

خانم بهرخ اخوان از برزیل گزارش مشروحی از سفرهای پرثمر خانم شیرین عبادی (عکس بالا) برنده جایزهٔ نوبل برای ما فرستاده‌اند. این سفر از ۷ تا ۱۶ ژوئن سال جاری صورت گرفت و شامل بازدید ایشان از شهرهای سن‌پاولو، برازیلیا، ریودوژانیرو و ملاقات‌های ایشان با کانون وکلا هر شهر، تلویزیون‌های سراسری، بزرگترین روزنامه‌های برزیل و نیز ملاقات با وکلا کنگرهٔ برزیل بود.
در این گفتگوها و مصاحبه‌ها خانم شیرین عبادی به وضع حقوق بشر در ایران پرداخت و از سرکوب روشنفکران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و دگراندیشان مذهبی و سیاسی مخصوصاً بهائیان، و پایمال شدن حق بانوان در ایران و از اعدام‌های بی‌رویه مخصوصاً در مورد جوانان زیر ۱۸ سال سخن گفت. این مصاحبه‌ها که با ترجمهٔ آقای دکتر داریوش اخوان همراه بود پوشش خبری وسیعی یافت.

بنیاد وحدت

سرکار خانم باهره راسخ گزارشی از بیستمین سالگرد تأسیس بنیاد وحدت مرقوم فرموده‌اند که در زیر می‌آید.

روز پنجم ماه می امسال بنیاد وحدت بیستمین سالگرد تأسیس رسمی خود را به عنوان NGO (مؤسّسه غیر دولتی) در تالار سخنرانی بانک لوکزامبورگ در حضور وزیر تعاون و اقدامات بشر دوستانه و تعداد کثیری از دولتمردان و اهدا کنندگان و بعضی از بنیان‌گذاران این بنیاد برگزار نمود.

اساس این بنیاد در سال ۱۹۸۰ در مدرسهٔ تابستانه‌ای در اطریش گذاشته شد و با سرمایه اولیه به مبلغ سی هزار دلار شروع به کار کرد و دولت لوکزامبورگ آن را به رسمیت شناخت. بدیهی است که در طی این سال‌ها بهره مبلغ به تدریج هدف اولیه بنیاد که کمک به احبّای ایران بود تحول یافت و مساعدت و یاری جنبه همگانی و جهانی به خود گرفت و شامل افراد نیازمند اعم از هر نژاد و ملّت و دیانت گردید.

پروژه‌های "بنیاد وحدت" برای کمک‌های آموزشی و تعلیم و تربیت در کشورهای جهان سوم با همکاری و تشریک مساعی سازمان‌های غیر دولتی NGO آن کشورها طرح می‌شود. بر اساس این همکاری پروژه آماده شده به دفتر تعاون و همکاری وزارت خارجه لوکزامبورگ ارائه می‌شود و پس از تصویب دولت لوکزامبورگ دو سوم و در موارد بعضی از کشورها تا سه چهارم هزینه بودجه کلّ طرح را تأمین می‌کند و چنین است که بنیاد وحدت موفق شده پروژه‌های متعدد آموزشی را در تعدادی از کشورهای جهان سوم اجرا نماید. یکی دیگر از علل موفقیت شایان بنیاد وحدت در حد اقل بودن هزینه‌های اداری آن است زیرا اکثر مجریان محلّی این پروژه‌ها داوطلبانی هستند که به رایگان خدمت می‌کنند. ضمناً شفافیّت در امور مالی و کارآیی بنیاد موجب جلب اعتماد افراد متعدد و مؤسسات مختلفی شده که با گشاده دستی به بنیاد کمک می‌کنند.

هم اکنون بنیاد وحدت نُه پروژه در هفت کشور در دست اجرا دارد: کلمبیا، گویان (امریکای جنوبی) کستاریکا (امریکای مرکزی) جمهوری افریقای مرکزی، مالی و یوگاندا (افریقا) و اندونزی (آسیا)

این بنیاد در سال گذشته یعنی (۲۰۱۰) مبلغ قریب هفت میلیون یورو برای اجرای پروژه‌های تعیین شده به کشورهای مزبور انتقال داده است.

دوستان عزیز: در جهان قریب به یک میلیارد کودک به علت فقر و تنگدستی خانوادگی از نعمت سوادآموزی بی‌بهره‌اند و شما خواننده عزیز این سطور می‌توانید با پرداخت مبلغی چه کوچک و یا بزرگ در اجرای پروژه‌های آموزشی نقاط مختلف عالم سهیم و شریک شوید با پرداخت پنج دلار می‌توانید هزینه آموزش یک ماههٔ یک طفل را در جهان سوم عهده‌دار شوید، زیرا هر یک یورو یا دلار که به حساب بنیاد وحدت واریز شود با کمک دولت لوکزامبورگ سه برابر ارزش خواهد داشت.

برای اطلاع بیشتر درباره بنیاد وحدت می‌توان به سایت آن مراجعه نمود:

www.unityfoundation.lu

و شماره حساب بنیاد وحدت:

Unity Foundation
IBAN LU 39 0028 1030 9750 0000
Dexia – BIL BANK
Luxemburg

اعلان

یاران الهی و دوستداران ***پیام بهائی*** اطّلاع دارند که از ۳۳ سال پیش که به ارادهٔ بیت العدل اعظم الهی مجلّهٔ ***پیام بهائی*** برای احبّای فارسی‌زبان مقیم خارج از ایران آغاز به انتشار کرد، بخش اوّل و

ثابت این مجلّه به درج منتخباتی از آثار و الواح مبارکه اختصاص داشته که غالباً با ترجمهٔ برخی از اصطلاحات و کلمات مندرج در آنها همراه بوده است. این روش تاکنون که ***پیام بهائی*** به شمارهٔ ۳۸۲ (اکتبر ۲۰۱۱) رسیده است، ادامه یافته و همچنان استمرار خواهد یافت. به تقاضا و تشویق احبّاء، هیأت تحریریه و نشر ***پیام بهائی*** تصمیم گرفت که مجموعهٔ این منتخبات آثار و الواح مبارکه را در کتابی مستقل منتشر کند- برای سهولت مراجعه و استفادهٔ یاران الهی. در سال ۱۹۸۸ مجموعه‌ای در ۱۷۷ صفحه مشتمل بر نصوص مبارکه مندرج در صد شمارهٔ اوّل ***پیام بهائی***، با عنوان ***پیام آسمانی*** منتشر شد و در سال ۲۰۰۱ جلد دوّم این کتاب در ۳۷۵ صفحه انتشار یافت که مورد توجّه و استقبال دوستان الهی قرار گرفت. اینک جلد سوّم ***پیام آسمانی*** در ۲۸۲ صفحه انتشار یافته است (۲۰۱۱) که شامل منتخبات الواح مبارکه در ده سالهٔ سوّم مجلّهٔ ***پیام بهائی*** است.

جمع آوری منتخبات آثار الهی که در ۳۸۰ شمارهٔ مجلّهٔ ***پیام بهائی*** نشر شده، در سه مجلّد، مزایایی در بر دارد که نیاز به شرح آن نیست.

خادمان ***پیام بهائی*** امید و انتظار دارند که دوستان در خرید و مطالعهٔ این سه مجلّد نفیس ***پیام آسمانی*** همّت به خرج دهند تا هم قسمتی از مخارج نشر این سه کتاب تأمین شود و هم سبب تشویق این خادمان گردد.

قیمت جلد سوّم با هزینهٔ پست: در اروپا ۱۶ یورو، در سایر ممالک ۲۰ یورو. خرید از نمایندگان ***پیام بهائی*** یا سفارش به:

Payam'i Bahai
B.P.9
06240 Beausoleil
FRANCE
Tel: 0033-493787384
Fax: 0033 493784418
Email:af.imani@gmail.com ■

پیام بهائی
نشریّهٔ ماهانه محفل روحانی ملّی
فرانسه برای بهائیان
*
سال سی و سوّم، شمارهٔ دهم
شمارهٔ پیاپی ۳۸۳
ماه‌های مشیّت و علم ۱۶۸ بدیع
مهر - آبان ۱۳۹۰
*
نشانی هیأت تحریریّه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*
نشانی برای ارسال حقّ اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی
Payám-i-Bahá'í
B. P. 9
06240 Beausoleil, France
Fax: 33-493-784418

حقّ اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰ یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:
۱- توسّط نمایندگان ما ۲- با حوالهٔ پستی ۳- چک بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک دلاری به
PAYAM'I BAHA'I
P.O. BOX 62
LAKE ZURICH, IL. 60047 - 9998
۵- با کارت اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسّط بانک خودتان به شمارهٔ حساب زیر با ارسال رسید و نام خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í
IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30
Bank Société Générale
8 Ave. J. Medicin
06000 Nice, France
Adresse Swift: SOGEFRPP

کلّیهٔ اشتراک‌ها در اوّل هر سال میلادی تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í
Publié par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'ís de France